انت ولیی فی الدنیا والآخرة
میزان الصرف

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
والصلوة علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین بدان
اسعدک الله تعالی فی الدارین که جمله فعال متصرفه بر سه
گونه است ماضی و مستقبل و حال و هر چه جز این هست متفرع
هم ازین سه آیا ماضی فعلی را گویند که بزمانهٔ گذشته تعلق دارد و آخر
او مبنی باشد بر فتحه فلث حروفه او کثرت مگر بعارض چون
فَعَلَ فَعُلَ فَعِلَ فَعْلَلَ چون ضَرَبَ سَمِعَ کَرُمَ تعثر اما
مستقبل فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده تعلق دارد و آخر او مرفوع باشد

گر بعارض چون یفعل یفعل یفعل یفعل چون
نصبت یسمع یکرم یحسب اما حال مستقبل را
گویند که بزمانه موجود تعلق دارد و صیغه حال و مستقبل یک صیغه
استقبال است و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون
می آید سه ازان مر مذکر غائب راست و سه ازان مر مؤنث غائب
راست و سه ازان مر مذکر حاضر راست و سه ازان مر مؤنث حاضر راست و دو ازان
مر حکایت نفس متکلم راست و در اول صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر
و مؤنث یکسان ست و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث
نیز یکسانست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف
و مجهول و هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی بحث اثبات فعل
ماضی معروف فعل فعلا فعلوا فعلت فعلتا فعلن فعلت
فعلتما فعلتم فعلت فعلتما فعلتن فعلت فعلنا فصل اینهمه که گفته شد
بحث اثبات فعل ماضی معروف بود و چون خواهی که مجهول
بنا کنی فای فعل را ضم کن و عین فعل را کسره
ده در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مجهول گردد و

بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَ فُعِلا فُعِلوا فُعِلَتْ فُعِلَتا

فُعِلْنَ فُعِلْتَ فُعِلْتُما فُعِلْتُم فُعِلْتِ فُعِلْتُما فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی

مجهول بود چون خواهی که نفی بنا کنی مای نفی در اول او

در آری مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند چنانچه بود همچنین

بران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را معنی

منفی گرداند بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَ مَا فَعَلا مَا فَعَلوا

مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُما مَا فَعَلْتُم

مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُما مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنا

بحث نفی فعل ماضی مجهول مَا فُعِلَ مَا فُعِلا

مَا فُعِلوا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتا مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُما

مَا فُعِلْتُم مَا فُعِلْتِ مَا فُعِلْتُما مَا فُعِلْتُنَّ مَا فُعِلْتُ مَا فُعِلْنا

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی

که مضارع بنا کنی یکی از علامتهای مضارع در اول او در آری

علامت مضارع چهار حرف‌اند الف و تا و یا و نون که مجموع وی اتین شوند

الف وحدان حکایت نفس متکلم راست وتا برای هشت کلمه است تثنیه
ازان مذکر حاضر راست وتثنیه ازان مونث حاضر راست ودو ازان
مفرد واحد وتثنیه مونث غائب راست وتا برای چهار کلمه راست
ازان مذکر غائب راست ویکی مرجع مونث غائب راست ونون
تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم مذکر ومونث راست بحث اثبات
فعل مضارع معروف یَفعَلُ یَفعَلانِ یَفعَلُونَ
تَفعَلُ تَفعَلانِ یَفعَلنَ تَفعَلُ تَفعَلانِ تَفعَلُونَ تَفعَلِینَ
تَفعَلانِ تَفعَلنَ اَفعَلُ نَفعَلُ فصل انچه گفته شد بحث اثبات
فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی
علامت مضارع را ضمه ده وعین کلمه را فتحه ده وحال ولام کلمه را
بحالت خود بگذار تا مجهول گردد بحث اثبات فعل مضارع
مجهول یُفعَلُ یُفعَلانِ یُفعَلُونَ تُفعَلُ تُفعَلانِ یُفعَلنَ تُفعَلُ
تُفعَلانِ تُفعَلُونَ تُفعَلِینَ تُفعَلانِ تُفعَلنَ اُفعَلُ نُفعَلُ فصل انچه
گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون خواهی که نفی بلا بنا کنی
لای نفی در اول او در آر ولای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند چنان که بود

سهمیر این طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل مضارع معروف لا یَفْعَلُ لا یَفْعَلَانِ لا یَفْعَلُونَ

لا تَفْعَلُ لا تَفْعَلَانِ لا یَفْعَلْنَ لا تَفْعَلُ لا تَفْعَلَانِ لا تَفْعَلُونَ

لا تَفْعَلِینَ لا تَفْعَلَانِ لا تَفْعَلْنَ لا أَفْعَلُ لا نَفْعَلُ بحث نفی

فعل مضارع مجهول لا یُفْعَلُ لا یُفْعَلَانِ لا یُفْعَلُونَ

لا تُفْعَلُ لا تُفْعَلَانِ لا یُفْعَلْنَ لا تُفْعَلُ لا تُفْعَلَانِ لا تُفْعَلُونَ

لا تُفْعَلِینَ لا تُفْعَلَانِ لا تُفْعَلْنَ لا أُفْعَلُ لا نُفْعَلُ فصل این همه که

گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی که نفی بلن نا کنی

لن را اول فعل مضارع در آر و این نفی را النفی تاکید بلن گویند

ولن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند و آن پنج محل اینست واحد

مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و صیغه حکایت النفس

متکلم و در هفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند تثنیه و جمع مذکر غائب

و حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و حاضر هیچ

عمل نکند و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند بحث نفی تاکید بلن

در فعل مستقبل معروف لن یَفْعَلَ لن یَفْعَلَا لن یَفْعَلُوا

لن تَفعل لن تَفعلا لن یَفعلن لن تَفعل لن تَفعلا لن تَفعلوا

لن تَفعلی لن تَفعلا لن تَفعلن لن اَفعل لن نَفعل بحث

تاکید لن در فعل مستقبل مجهول

لن یُفعل لن یُفعلا
لن یُفعلوا لن تُفعل لن تُفعلا لن یُفعلن لن تُفعل لن تُفعلا
لن تُفعلوا لن تُفعلی لن تُفعلا لن تُفعلن لن اُفعل لن نُفعل

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی تاکید لن در فعل مستقبل بود چون خواهی که نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و لم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند چون لم یدع و لم یرم و لم یخش و حرف علت سه است واو الف یا که مجموعه وای باشد و در هفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو محل اینست جمع مؤنث غائب و حاضر و در همه کلمات عمل در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف

لم یَفعل لم یَفعلا لم یَفعلوا لم تَفعل لم تَفعلا لم یَفعلن
لم تَفعل لم تَفعلا لم تَفعلوا لم تَفعلی لم تَفعلا لم تَفعلن

لم یُفعَل بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول

لم یُفعَلا لم یُفعَلوا لم تُفعَل لم تُفعَلا لم یُفعَلن لم تُفعَل

لم تُفعَلا لم تُفعَلوا لم تُفعَلی لم تُفعَلا لم تُفعَلن لم اُفعَل

لم نُفعَل **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود و چون خواهی

که لام تاکید با نون تاکید جمع کنی لام تاکید در اول مستقبل در آر

و نون تاکید در آخر او زیاده کن و نون تاکید دو نوع است یکی نون ثقیله

دوم نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را و

نون ثقیله در چهارده کلمه آید و نون خفیفه در هشت کلمه آید و ما قبل نون ثقیله

در پنج محل مفتوح باشد آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث

غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در جمع مؤنث غائب

و حاضر الف فاصل در آید و در جمع مذکر غائب و حاضر واو در گروه شود و

ما قبل او ضمه گذاشته شود تا دلالت کند بر حذف واو و در صیغه واحد مؤنث

حاضر یا در گروه شود و ما قبل او کسره گذاشته آید تا دلالت کند بر حذف

یا و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب و حاضر

و در باقی هشت محل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه الف باشد در نیاید و در باقی

بیاید و لام تاکید مفتوح باشد و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنَّ لَیَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلْنَانِّ

لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ

لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در

فعل مستقبل مجهول لَیُفْعَلَنَّ لَیُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ

لَتُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ

لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ بحث لام تاکید با نون

تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَیَفْعَلَنْ

لَیَفْعَلُنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلُنْ لَتَفْعَلِنْ لَأَفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنْ لَیُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ

لَنُفْعَلَنْ **فصل** اینهمه که گفته شد بحث فعل مضارع بود چون خواهی که

امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع غائب از غائب حاضر از حاضر

معروف از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم چون خواهی که امر حاضر معروف

بنا کنی علامت مضارع را حذف کن بعده بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند
آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَتَقَبَّلُ تَقَبَّلْ و از تُضَعْضِعُ ضَعْضِعْ
و اگر باشد ساقط شود چون از تَقِی قِ و اگر ساکن می ماند نظر کن در عین
کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در اول در آر و آخر را
ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَسْمَعُ اِسْمَعْ و از تَضْرِبُ اِضْرِبْ و اگر باشد
ساقط شود چون از تَرْمِی اِرْمِ و از تَخْشَی اِخْشَ و اگر عین کلمه مضموم باشد همزه وصل
مضموم در اول در آر و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَنْصُرُ اُنْصُرْ
و اگر باشد ساقط شود چون از تَدْعُو اُدْعُ چون خواهی امر حاضر مجهول و امر غائب معروف
یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول در آر و آخر را جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد
ساقط شود چون لِیَدْعُ و لِیَرْمِ و لِیَخْشَ و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر
نیز می آید بحث امر حاضر معروف اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا
اِفْعَلِی اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ بحث امر حاضر مجهول لِتُفْعَلْ
لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِی لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ بحث امر غائب
معروف لِیَفْعَلْ لِیَفْعَلَا لِیَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِیَفْعَلْنَ
لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ بحث امر غائب مجهول لِیُفْعَلْ لِیُفْعَلَا

لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ بحث
امر حاضر معروف با نون ثقیله اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ
اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ بحث امر حاضر
مجهول با نون ثقیله لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ
لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ بحث امر غائب معروف
با نون ثقیله لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ
لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لِأَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ بحث امر غائب
مجهول با نون ثقیله لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ
لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ بحث امر حاضر
معروف با نون خفیفه اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ بحث امر غائب معروف
با نون خفیفه لِيَفْعَلَنْ لِيَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لِأَفْعَلَنْ
لِنَفْعَلَنْ بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لِيُفْعَلَنْ
لِيُفْعَلُنْ لِتُفْعَلَنْ لِأُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ فصل از آنچه گفته شد

بحث امر بود چون خواهی که نهی بنا کنی پس لای نهی در اولش در آر د لا
نهی در آخر فعل مضارع در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف
علت نباشد و اگر باشد ساقط کرداند و از هفت محل نون اعرابی را
هم دور نماید و در دو محل و در لفظ مضارع هیچ عمل نکنند و نون تاکید
چنانکه در فعل مضارع می آید همبران طریق در نهی می آید بحث نهی
حاضر معروف لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِی
لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ بحث نهی حاضر مجهول لَا تُفْعَلْ
لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِی لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ بحث نهی
غائب معروف لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ
لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ بحث نهی
غائب مجهول لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا
لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ بحث نهی
حاضر معروف با نون ثقیله لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ
لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ
بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لَا تُفْعَلَنَّ

۱۳

لا تفعلانّ لا تفعلنّ لا تفعلینّ لا تفعلانّ لا تفعلنانّ

بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله

لا یفعلنّ لا یفعلانّ لا یفعلنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ لا یفعلنانّ

لا افعلنّ لا نفعلنّ بحث نهی غائب مجهول با نون

ثقیله لا یُفعلنّ لا یُفعلانّ لا یُفعلنّ لا تُفعلنّ لا تُفعلانّ

لا یُفعلنانّ لا اُفعلنّ لا نُفعلنّ بحث نهی حاضر

معروف بانون خفیفه لا تفعلَن لا تفعلُن لا تفعلِن

بحث نهی حاضر مجهول بانون خفیفه لا تُفعلَن

لا تُفعلُن لا تُفعلِن بحث نهی غائب معروف

بانون خفیفه لا یفعلَن لا یفعلُن لا تفعلَن لا افعلَن

لا نفعلَن بحث نهی غائب مجهول بانون خفیفه

لا یُفعلَن لا یُفعلُن لا تُفعلَن لا اُفعلَن لا نُفعلَن فصل

این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم فاعل بنا

کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف پس

علامت مضارع را حذف کن بعد از ان فا کلمه را فتحه ده و میان فا و عین

الف فاعل در آر و عین کلمه را کسره ده و لام کلمه را تنوین زبا وکن تا
اسم فاعل شود بحث اسم فاعل فاعلٌ فاعلانِ فاعلونَ فاعلةٌ
فاعلتانِ فاعلاتٌ **فصل** انچه که گفته شد بحث اسم فاعل بود
چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته میشود از مضارع
مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد از ان میم مفتوح و اول
او در آر و عین کلمه را ضمه ده و میان عین و لام واو مفعول در آر و
لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد بحث اسم مفعول
مفعولٌ مفعولانِ مفعولونَ مفعولةٌ مفعولتانِ مفعولاتٌ

الحمد لله والمنة که نسخهٔ شگرف میزان الصرف بتاریخ چهارم
ماه جمادی الاول سنه ۱۳[illegible] هجری حسب فرمایش تاجر عالیمرتبت
والاشان شیخ رجب علی ابن شیخ عبدالعزیز
در مطبع احمدی حاجی ولی محمد
رونق طبع یافت

المنة لله که از مجموعهٔ صرف
تتمه منشعب مطبعهٔ احمدی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد
وآله وصحابه اجمعين بدان ارشدک الله تعالی فی الدارين که جمله
افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکيب حرف اصلی بر دو
گونه است ثلاثی ورباعی اما ثلاثی آن باشد که در ماضی او
سه حروف اصلی باشد چون نصر وضرب ورباعی آن باشد که
در ماضی او چهار حروف اصلی باشد چون بعثر و [illegible]

اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی او حرف زائد نباشد
و دیگر مزید فیه که در ماضی او حروف زائد نیز باشد اما آن که
در وی حرف زائد نباشد آن نیز بر دو گونه است یکی مطرد که وزن
او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او کمتر آید اما مطرد در پنج باب ست

باب اول فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی وضمها فی الغابر

چون النَّصْر و النُّصْرَة یاری کردن نَصَرَ یَنْصُرُ نَصْرًا فهو ناصِرٌ
و نُصِرَ یُنْصَرُ نَصْرًا فهو مَنْصُورٌ الامر منه
اُنْصُرْ والنهی عنه لا تَنْصُرْ الظرف منه
مَنْصَرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ و مِنْصَرَةٌ و مِنْصَارٌ و
تثنیتهما مِنْصَرَانِ و مِنْصَرَانِ و الجمع منهما مَنَاصِرُ
و مَنَاصِیرُ افعل التفضیل منه اَنْصَرُ والمؤنث منه
نُصْرَی و تثنیتهما اَنْصَرَانِ و نُصْرَیَانِ و الجمع منهما
اَنْصَرُونَ و اَنَاصِرُ و نُصَرٌ و نُصْرَیَاتٌ
الطلب جستن الدخول در آمدن القتل کشتن الفتل تافتن

باب دوم فَعَلَ یَفْعِلُ بفتح العین فی الماضی و کسر العین فی الغابر

چون الضرب زدن و رفتن بر روی زمین و پیدا کردن مثل
تصریفه ضرب یضرب ضربا فهو ضارب و ضرب
یضرب ضربا فهو مضروب الامر منه اضرب و النهی
منه لا تضرب الظرف منه مضرب والالة منه مضرب
و مضربة و مضراب و تثنیتها مضربان و مضربان و الجمع
منهما مضارب و مضاریب افعل التفضیل منه اضرب و المؤنث
منه ضربی و تثنیتها اضربان و ضربیان والجمع منها اضربون
و اضارب و ضرب و ضربیات الغسل شستن الغلب غلبه
کردن الظلم ستم کردن الفصل جدا کردن باب سوم
از آن فعل یفعل بکسر العین فی الماضی و فتحها فی الغابر چون
السمع والسماع شنیدن و گوش فرا داشتن تصریفه سمع
یسمع سمعا فهو سامع و سمع یسمع سمعا فهو مسموع الامر منه
اسمع والنهی لا تسمع الظرف منه مسمع والالة منه مسمع
و مسمعة و مسماع و تثنیتها مسمعان و مسمعان والجمع منهما
مسامع و مسامیع افعل التفضیل منه اسمع و المؤنث منه

منه سمعی وتثنیتهما اسمعان وسمعیان والجمع منهما اسمعون واسامع وسمع وسمعیات العلم
دانستن الفهم دریافتن الحفظ نگاه داشتن الشهادة گواهی دادن الحمد ستودن
الجهل نادانستن **باب چهارم** بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فیهما چون الفتح
گشادن **تصریفه** فَتَحَ یَفْتَحُ فَتْحًا فهو فاتِحٌ وفُتِحَ یُفْتَحُ فَتْحًا فهو مفتوحٌ الامر منه
اِفْتَحْ والنهی عنه لا تَفْتَحْ الظرف منه مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ ومِفْتَحَةٌ ومِفْتاحٌ وتثنیتهما مَفْتَحانِ
ومِفْتَحانِ والجمع منهما مَفاتِحُ ومَفاتِیحُ افعل التفضیل منه اَفْتَحُ والمؤنث منه فُتْحَی
وتثنیتهما اَفْتَحانِ وفُتْحَیانِ والجمع منهما اَفْتَحُونَ واَفاتِحُ وفُتَحٌ وفُتْحَیاتٌ المنع باز
داشتن الصبغ رنگ کردن الرهن گرو دادن السلخ پوست کشیدن بدانکه فَعَلَ یَفْعَلُ
بروزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف حلق و حروف حلق
شش است الحاء والخاء والعین والغین والهاء والهمزة که مجموعه و اخر خعه باشد اما
رَکَنَ یَرْکَنُ وأَبَی یَأْبَی شاذ **باب پنجم** بروزن فَعُلَ یَفْعُلُ بضم العین فی الماضی و
الغابر الا انکه این باب لازم است وبیشتر اسم فاعل این باب بروزن فَعِیلٌ می آید چون الکرم
بزرگ شدن **تصریفه** کَرُمَ یَکْرُمُ کَرَمًا وکَرامَةً فهو کریمٌ
الامر منه اُکْرُمْ والنهی عنه لا تَکْرُمْ الظرف منه مَکْرَمٌ والآلة منه مِکْرَمٌ ومِکْرَمَةٌ
ومِکْرامٌ وتثنیتهما مَکْرَمانِ والجمع منهما مَکارِمُ ومَکارِیمُ افعل التفضیل منه

اکرم والمونث منه کرمی وتثنیتها اکرمان وکرمیان والجمع منهما اکرمون واکارم
وکرم وکرمیات اللطف واللطافة پاکیزه شدن القرب نزدیک شدن
البعد دور شدن الکثرة بسیار شدن اما آنکه وزن او کمتر آید آنرا سه باب است

باب اول بر وزن فعِل یفعِل بکسر العین فیهما چون الحسب والحسبان پنداشتن
تصریفه حسب یحسب حسبا وحسبانا فهو حاسب وحسب یحسب حسبا و
حسبانا فهو محسوب الامر منه احسب والنهی عنه لا تحسب الظرف منه محسب
والآلة منه محسب ومحسبة ومحساب وتثنیتها محسبان ومحسابان والجمع منهما محاسب
ومحاسیب افعل التفضیل منه احسب والمونث منه حسبی تثنیتها احسبان وحسبیان
والجمع منهما احسبون وحاسب وحسب وحسبیات بدانکه صحیح ازین باب جز حسب
یحسب ونعم ینعم دیگر نیامده است النعمة خوش عیش شدن باب دوم
بر وزن فعِل یفعُل بکسر العین فی الماضی وضمها فی الغابر بدانکه صحیح ازین باب
جز فضل یفضل دیگر نیامده است وبعضی حضر یحضر ونعم ینعم را نیز ازینباب گویند
چون الفضل افزون شدن وغلبه کردن تصریفه فضل یفضل فضلا فهو فاضل
وفضل یفضل فضلا فهو مفضول الامر منه افضل والنهی عنه لا تفضل الظرف منه
مفضل والآلة منه مفضل ومفضلة ومفضال وتثنیتها مفضلان ومفضالان

والجمع منها افاضل و مفاضيل افعل التفضيل منه افضل والمؤنث منه فضلى
وتثنيتها افضلان وفضليان والجمع منها افضلون وافاضل وفضل وفضليات
الخضوع حاضر شدن باب سوم بر وزن فعل يفعل بضم العين في الماضي وفتحها
في الغابر بدانكه هر ماضي كه مضموم العين باشد مستقبل او نيز مضموم العين آيد
مگر در صرف واحد از معتل عين واوي باشد كدت تكاد چون الكود والكيدودة آهسته شدن ونزديك
يعني بجاي عين الكلمه او حرفي باشد از حروف علت ١٢
شدن القصه كاد يكاد كودا وكيدودة فهو كائد وكيد يكاد كودا وكيدودة
فهو مكود الامر منه كد والنهي عنه لاتكد الظرف منه مكاد والآلة منه مكود ومكودة ومكواد
وتثنيتها مكادان ومكودان والجمع منها مكاود ومكاويد افعل التفضيل منه
اكود والمؤنث منه كودى وتثنيتها اكودان وكوديان والجمع منها اكودون
واكاود وكود وكوديات كدت در اصل كودت بود بضمه واو دشوار داشته
نقل كرده بما قبل واو دادند واو از جهت اجتماع ساكنين افتاد بعده دال را بتا بدل كردند
وتا را در تا ادغام كردند كدت شد و تكاد در اصل تكود بود حركت واو نقل كرده
بما قبل واو دادند پس از جهت فتحه ما قبل واو الف گشت تكاد شد و اين لغت را بعضي
از سماع نگويند اما ثلاثي منشعب كه در وحرف زائد باشد بر دو گونه است يكي آنكه
ملحق برباعي باشد دوم آنكه ملحق برباعي نباشد اما آنكه ملحق برباعي باشد نيز بر دو گونه است

یعنی آنکه در وی الف وصل در آید و دیگر آنکه در وی الف وصل در نیاید اما آنکه در وی الف
وصل آید آن را شش باب است باب اول بر وزن افتعال چون الاجتناب
پرهیز کردن تصریفه اجتنب یجتنب اجتنابا فهو مجتنب و ذاک مجتنب
اجتنابا فهو مجتنب الامر منه اجتنب والنهی عنه لا تجتنب الاقتباس نور چیدن
الاقتناص صید کردن الالتماس خواستن الاعتزال یکسو شدن الاحتمال برداشتن
الاختطاف ربودن باب دوم بر وزن استفعال چون الاستنصار
یاری کردن تصریفه استنصر یستنصر استنصارا فهو مستنصر و ذاک مستنصر
استنصارا فهو مستنصر الامر منه استنصر والنهی عنه لا تستنصر الاستغفار آمرزش
خواستن الاستفسار پرسیدن الاستخبار پرسیدن و رسانیدن الاستخلاف کسی را
بجای خویش یا بجای دیگری نشانیدن الاستمتاع برخوردار گرفتن یکی یا
بچیزی بدانکه این باب لازم و متعدی هر دو آید باب سوم بر وزن
انفعال چون الانفطار شکافته شدن بدانکه فعلی که برین وزن آید لازم باشد تصریفه
انفطر ینفطر انفطارا فهو منفطر الامر منه انفطر والنهی عنه لا تنفطر الانصراف
بازگشتن الانقلاب گشته شدن باب چهارم بر وزن افعلال بدانکه این باب
لازم است چون الاحمرار سرخ شدن تصریفه احمر یحمر احمرارا فهو محمر

٩

الامر منه اِحْمَرَّ اِحْمَرِرْ والنهی عنه لا تَحْمَرَّ لا تَحْمَرِرْ الاخضرار سبز شدن
الاصفرار زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن اسپ

باب پنجم بر وزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن تصریفه
ادهامّ یدهامّ ادهیماما فهو مدهامّ الامر منه ادهامّ ادهامِّ ادهامِمْ والنهی
عنه لا تدهامّ لا تدهامِّ لا تدهامِمْ الاسمیرار گندم گون شدن الاکمیتات کمیت
شدن اسپ الاشهیباب سفید شدن اسپ الاصحیرار خشک شدن نبات
بدانکه این باب لازم است

باب ششم بر وزن افعیعال چون الاخشیشان
سخت و درشت شدن تصریفه اخشوشن یخشوشن اخشیشانا فهو مخشوشن
الامر منه اخشوشِنْ والنهی عنه لا تخشوشن الاخریراق دریده شدن جامه الاخلیلاق
کهنه شدن جامه الاملیلاح شور شدن آب الاحدیداب کوژ شدن پشت بدانکه
این باب هم لازم است و در قرآن شریف نیامده است

باب هفتم بر وزن
افعوّال چون الاجلوّاذ شتافتن تصریفه اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذا فهو
مجلوّذ الامر منه اجلوّذ والنهی عنه لا تجلوّذ الاخروّاط چوب تر شدن
الاعلوّاط بگردن شتر آویخته بر سوار شدن یقال اعلوّط البعیر اذا تعلّق بعنقه وعلاه
بدانکه ازین باب چیزی در قرآن نیامده است

باب هشتم بر وزن افعاعل

چون الاثاقل گران بار شدن وشوو اگر انبار ساختن تصریفه اثاقل یثاقل
اثاقلاً فهو متثاقل الامر منه اثاقل والنهی عنه لا تثاقل الادارک رسیدن
وبر رسانیدن الاسّاقط بیوه از درخت افکندن الاشابه بهم مشکل شدن
الاصالح بایکدیگر آشتی کردن باب نهم بر وزن افعّل چون الاطّهر پاک شدن
تصریفه اطّهّر یطّهّر اطّهّراً فهو مطّهّر الامر منه اطّهّر والنهی عنه لا تطّهّر
الازمّل جامه در سر کشیدن الاضّرع زاری کردن الاجنب دور شدن الاذکر
یاد گرفتن و یاد کردن بدانکه اصل باب افاعل و افعّل تفاعل و تفعّل بود
تا را ساکن کرده تبادل کردند و تا را در فا ادغام کردند از جهت مجانست
در مخرج پس همزه وصل را در آوردند تا ابتدا بالسکون لازم نیاید الا آنکه در وقف
وصل در نیاید اثر هیچ باب ستّه باب اول بر وزن افعال چون الاکرام گرامی کردن
تصریفه اکرم یکرم اکراماً فهو مکرِم واکرم یکرم اکراماً فهو مکرَم الامر منه اکرم والنهی
عنه لا تکرم الاسلام مسلمان شدن و گردن نهادن بطاعت الاذهاب بردن الاعلان آشکارا
کردن الاتمام تمام کردن بدانکه همزه اکرام در حاضر این باب وصلی نیست بلکه قطعی است که حذف
کرده شده است از مضارع او یعنی یکرم که در اصل یؤکرم بوده است از برای موافقت
اکرم که در اصل اءکرم بوده است همزه ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاده اکرم شده

باب دوم بر وزن تفعیل چون التصریف گردانیدن تصریفه
صرّف یصرّف تصریفاً فهو مصرِّف وصُرِّف یُصرَّف تصریفاً فهو
مصرَّف الامر منه صرِّف والنهی عنه لا تصرِّف التکذیب کاذب کسی ادر عکاو باز
التقدیم پیش شدن و پیش کردن التمکین جای دادن باب سوم بر وزن تفعّل چون التقبّل
پذیرفتن تصریفه تقبّل یتقبّل تقبّلاً فهو متقبِّل وتُقُبِّل یُتَقَبَّل تقبّلاً فهو متقبَّل الامر
منه تقبّل والنهی عنه لا تتقبّل التفکّه میوه خوردن التلوّن رنگ کردن التعجّل
شتافتن التبسّم دندان سپید کردن بخنده و باب تفعّل و تفاعل هر جا که دو تا و اول
کلمه بهم آیند روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بر وزن مفاعلة چون المقاتلة
والقتال با یکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتَل یقاتِل مقاتلةً وقتالاً فهو مقاتِل
وقوتِل یقاتَل مقاتلةً وقتالاً فهو مقاتَل الامر منه قاتِل والنهی عنه لا تقاتِل
المعاقبة والعقاب با یکدیگر عذاب کردن المخادعة والخداع فریفتن الملازمة
با هم لازم گرفتن المبارکة برکت گرفتن بچیزی و جدل با کسی یا بچیزی المشارکة با هم
شریک شدن باب پنجم بر وزن تفاعل چون التقابل با یکدیگر رو برو شدن
تصریفه تقابل یتقابل تقابلاً فهو متقابِل وتُقُوبِل یُتَقابَل تقابلاً فهو متقابَل
الامر منه تقابل والنهی عنه لا تتقابل التخاصم با یکدیگر خصومت کردن التجاحد

یا تاکید دیگر سوهان گیختن التعارف با تاکید یکدیگر شناختن التفاخر با تاکید یکدیگر فخر کردن اما ربا
بر دو گونه است یکی مجرد که در وی حرف زائده نباشد و دوم منشعب که در و
حرف زائده هم باشد اما آنکه در وی حرف زائده نباشد آن یک باب است **باب اول**
بر وزن فعلله چون البعثرة پراگنده ساختن تصریفه بعثر یبعثر بعثرة فهو مبعثر و بعثر یبعثر
بعثرة فهو مبعثر الامر منه بعثر والنهی عنه لا تبعثر الدحرجة بسیار گردانیدن العسکرة
لشکر ساختن القنطرة پل بستن الزعفرة رنگ کردن بزعفران اما رباعی منشعب آنست که
در وی حرف زائده باشد و آن بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزه وصل نباشد و دیگر آنکه در وی همزه
وصل باشد اما آنکه در وی همزه وصل نباشد آن نیز یک باب است **باب اول**
بر وزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن تصریفه تسربل یتسربل تسربلا
فهو متسربل الامر منه تسربل والنهی عنه لا تتسربل التبرقع برقع پوشیدن
التزندق زندیق شدن التجمهر بناز خرامیدن اما آنکه در وی همزه وصل در آید آن دو باب است
و آن هر دو باب لازم است **باب اول** بر وزن افعنلال چون الافرنشاق
شاد شدن تصریفه افرنشق یفرنشق افرنشاقا فهو مفرنشق الامر منه افرنشق
والنهی عنه لا تفرنشق الاحرنجام جمع شدن الابلنداح فراخ شدن [illegible]
الاعرنکاس سیاه شدن موی الاسلنطاح برو افتادن بدانکه این باب [illegible]

نیادہ است **باب دوم** بر وزن افعلال چون الاقشعرار موی بر تن خاستن
تصریفه اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر والنهی عنه
لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعرر الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاشفترار پراگنده
شدن الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم الاشمهرار سخت شدن چار آنکه این باب در قرآن
شریف آمده است کما قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم اما الملحق
که ملحق برباعیست نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی
مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد آنرا هفت باب است **باب
اول** بر وزن فعللة بتکرار لام چون الجلببة چادر پوشیدن **تصریفه** جلبب
یجلبب جلببة فهو مجلبب و جلبب یجلبب جلببة فهو مجلبب الامر منه جلبب
والنهی عنه لا تجلبب الشملة شتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن **باب دوم**
بر وزن فعنلة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن
تصریفه قلنس یقلنس قلنسة فهو مقلنس الامر منه قلنس والنهی عنه لا تقلنس
ولیس فی القرآن **باب سوم** بر وزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین
چون الجوربة جوراب پوشیدن **تصریفه** جورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر
جورب والنهی عنه لا تجورب الحوقلة سخت پیر شدن لیس فی القرآن **باب چهارم**

ساکن کردیدند التقای ساکنین شد متقلّس در اصل متقلّسی بود ضمّه بر یا دشوار دانسته ساکن
کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد متقلّس شد و تقلّسی بر اصل خود است
تقلّسی در اصل تقلّسی بود ضمّه بر یا ثقیل بود ساکن کردند یا الف گشت تقلّسی شد متقلّسی در
اصل متقلّسی بود یا را از جهت فتحه ماقبل با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و تنوین الف افتاد و متقلّسی شد تقلّس در اصل تقلّسی بود یا بعلامت جزمی افتاد و تقلّس شد لا تقلّس
در اصل لا تقلّسی بود اینجا نیز یا بعلامت جزمی افتاد و لا تقلّس شد اما آنکه ملحق بر باعی
متشعب باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد و دوم آنکه ملحق به
احرنجم باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آن هشت باب است باب اول بر وزن
تفعلل بزیادة التاء قبل الفاء و تکرار اللام چون التجلبب چادر پوشیدن تصریفه
تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهی عنه لا تتجلبب اين
گرو شده لیس فی القرآن باب دوم بر وزن تفعنل بزیادة التاء قبل الفاء
والنون بین العین واللام چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس یتقلنس تقلنسا
فهو متقلنس الامر منه تقلنس والنهی عنه لا تتقلنس لیس فی القرآن باب سوم بر وزن
تمفعل بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن بحالت خواری پیدا کردن تصریفه تمسکن
یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن والنهی عنه لا تتمسکن التمندل

مندیل بستن یقال تمندل الرجل اذا مسح بیده المندیل اعلم ان هذا الباب شاذ
قلیل من قبیل الغلط علی توهم المیم اصلا باب چهارم بر وزن تفعلت بزیادة
التا قبل الفا و بعد اللام چون التعفرت خبیث شدن یقال تعفرت الرجل اذا صار
عفریتا ای خبیثا تصریفه تعفرت یتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه
تعفرت والنهی عنه لا تتعفرت اعلم ان هذا الباب غریب باب پنجم بر وزن
تفوعل بزیادة التا قبل الفا و الواو بین الفا و العین چون التجورب پاتابه
پوشیدن تصریفه تجورب یتجورب تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهی عنه
لا تتجورب الکلوتة پای شدن ولیس فی القرآن باب ششم بر وزن تفعول
بزیادة التا قبل الفا و الواو بین العین واللام چون التسرول ازار پوشیدن تصریفه
تسرول یتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه تسرول والنهی عنه لا تتسرول
القلنسوة گرد شدن شب ولیس فی القرآن باب هفتم بر وزن تفیعل بزیادة التا
قبل الفا و الیا بین الفا و العین چون التخیعل پیراهن بی آستین پوشیدن تصریفه
تخیعل یتخیعل تخیعلا فهو متخیعل الامر منه تخیعل والنهی عنه لا تتخیعل
بی سامان شدن [illegible] این ماده را [illegible] گروید انکه اینها در قرآن [illegible] باب هشتم بر وزن
تفعلی بزیادة التا قبل الفا و الیا بعد اللام که در اصل تفعلی بوده است ضمه لام را بکسره

١٧

نخبن اکثر پس ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یا
و تنوین یا افتاد تفعّل شد چون التّقلسی کلاه پوشیدن تصریفه تَقَلْسَی یَتَقَلْسَی تَقَلْسِیاً فهو مُتَقَلْسٍ
الامر منه تَقَلْسَ والنهی عنه لا تَتَقَلْسَ ولیس فی القرآن المجید بدانکه زیادت تا در اول این ابواب
الحاقی نیست بلکه برای معنی مطاوعت است چنانکه در تدحرج بدانکه الحاق بزیادت حرفی در اوّل کلمه
نیامده است الا انکه ملحق به خماسی باشد و بس و این هر دو در قرآن شریف نیامده است باب اوّل
بر وزن افعَنْلال بزیادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بین العین وتکرار اللام چون
الاِقعِنساس سخت واپس شدن تصریفه اِقعَنْسَسَ یَقعَنْسِسُ اِقعِنساساً فهو مُقعَنْسِسٌ
الامر منه اِقعَنسِس والنهی عنه لا تَقعَنسِس الاِعرنکاک سیاه شدن مو باب دوم
بر وزن افعَنلاء بزیادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بین العین واللام والیاء بعد اللام چون
الاِسلنقاء بر قفا خفتن بدانکه اسلنقاء در اصل اسلنقای بوده است یا بعد الف افتاد
بین همزه گشت اسلنقاء شد تصریفه اِسلَنقی یَسلَنقی اِسلِنقاءً فهو مُسلَنقٍ الامر منه
اِسلَنقِ والنهی عنه لا تَسلَنقِ الاِسرنداء غلبه کردن خواب بر مردم بدان الحقنی
الله تعالی بالصالحین که الحاق در لغت بمعنی در رسیدن و رسانیدن است
و در اصطلاح اهل صرف آنست که در کلمه حرفی زیاده کنند تا آنکه بر وزن کلمه دیگر شود و بدانکه
بدانکه ملحق که شود با ملحق به برابر آید و شرط الحاق آنست که مصدر ملحق با ملحق به موافق باشد

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت رسول / گوش کن از من ای ظلوم و جهول

فعل از آن رو که از حروف اصول / شد مرکب دو نوع شد منقول

سه حرفی سکنم منتظم بیان / یک ثلاثی دگر رباعی دان

هر یکی این دو قسم را ای یار / چون مجرد مزید فیه شمار

پس ثلاثی مجرد است دو قسم / مطرد و شاذ دان تو آنرا اسم

مطرد شد به پنج باب علم / نصر و ضرب و سمع و فتح کرم

شاذ از نیست زائد از سه باب / حسب و فضل است و کاد هم دریاب

پس ثلاثی مزید را شانی ست / با رباعیست ملحق و ثانیست

غیر ملحق تو او لا بشنو / همزه وصل آیدش بر سر

یا نباید تو بعد از این دریاب / کان درآید از و بعد نه باب

اجتناب است و دیگر استقصا / انفطار و احمرار و احمیرار

باز احدوش بعد ازان فعول / هشتم اثاقل اجوان و رحال

نهم اطهر آمد آن بی فصل / وانکه ناید برو ز همزه وصل

پنج باب است اولین اکرام / باز تکرم پس تقبل نام

لله الحمد و المنة که از مجموعه نخبه بنسخه شرح منظوم
مائة عامل حاوی عمده ترین مسائل نحو و مقبول مشتهره
شرح مائة عامل سنه ١٢٩١
از تصحیح و تحشیه کاشف دقائق عقلی و نقلی مولوی ابو العلی مد ظله العالی
در مطبع حسنی باهتمام شیخ محمد حسن طبع شد

هر دو در میدان عشق خوش همی یکه تاز — آن یکی مسموم وان دیگر شهید کربلا

رنگ نقش پایشان تا بجبین لوح وجود — بوسه‌ها بر خامه زد صد بار نقاش قضا

بشنو از سر کرده شد امینان بعد الرسول — سنی حنفی غلام خاص هر چار را

از پی تسهیل حفظ مبتدی کردم بحو — هیچو اندک مایه خود نظم چندان بها

تا نه نگیری خرده گر یابی درو لفظ سقیم — نیست آسان نظم کردن مسئله عربیه را

کلمه لفظ مفرد و موضوع باشد پس بدان — اسم و فعل و حرف اقسام ثلثه مر ورا

پس مرکب از دو کلمه گاه می‌باشد مفید — که خبر زو یا طلب مفهوم می‌گردد ترا

هست نام آن کلام و جمله در عرف نحو — پس دو قسم جمله دان اسمیه و فعلیه را

جزو اول اسم گر باشد بدان اسمیه است — جزو اول مبتدا ثانی خبر شد غالبا

جمله فعلیه ترکیبش ز فعل و فاعل است — جزو اول فعل و فاعل جزو ثانی شد ورا

اسم را باشد علامت لام و تنوین حرف جر — فعل ماضی و مضارع امر باشد دائما

مفید الانشا

یعنی

زبان اردو کے القاب و آداب و طرز تحریر خطوط و رقعات وغیرہ کی کامل کتاب

جسکو

پنڈت شیو نرائن مرحوم ڈپٹی انسپکٹر مدارس لکھنؤ و منشی امین الدین صاحب انسپکٹر مدارس اودھ نے

مرتب کیا

حسب الحکم جناب فیضمآب صاحب ڈائرکٹر آف پبلک انسٹرکشن ممالک

مغربی و شمالی و اودھ

[illegible] ایکٹ ۲۵ [illegible] رجسٹری [illegible]

بار دہم

مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ میں چھپی

ماہ مئی ۱۹۰۵ع

پہلی فصل انشا کے بیان مین

انشا پڑھنے سے خطون کا لکھنا اور پڑھنا آتا ہے۔ خط مین قسم کے
ہوتے ہین ایک چھوٹے سے بڑے کو۔ دوسرے بڑے سے چھوٹے کو۔ اور
تیسرے برابر والے کو اور ہمیشہ جب خط لکھنا ہو اُس وقت یہ خیال کر لینا چاہیے
کہ جسے خط لکھتا ہے وہ بڑا ہے یا برابر یا چھوٹا۔ جو شخص خط لکھتا ہے اُسے کاتب
یا لکھنے والا کہتے ہین۔ اور جسے خط لکھا جاوے اُسے مکتوب الیہ کہتے ہین

چھوٹائی اور بڑائی اور برابری دو قسم کی ہوتی ہے ایک رشتہ داری اور
صحبت مین دوسری جبکہ رشتہ داری وغیرہ نہو مگر ملاقات اور جان پہچان یا دنیا
کوئی کام اُس سے متعلق ہو پس رشتہ داری مین تو چھوٹائی بڑائی اور برابری سن
سال پر ہوگی اور ملاقات وغیرہ مین رتبہ اور مال اور کمال پر مثلاً کاتب کیسا ہی
بڑے رتبے کا ہو یا مالدار یا بڑا عالم و فاضل ہو مگر جب اپنے سے بڑے رشتہ دار
کو لکھیگا تو ضرور بڑا اور بزرگ کرکے لکھیگا اور غیبت مین گو مکتوب الیہ

پڑھنے کا بڑا نقصان ہوگا سب دفعہ کے لڑکے آگے بڑھ جاوینگے اور مین پیچھے رہجاؤنگا تو کیا کرون ناچار ہون یہ بھی ضروری کام ہے خیر جناب کی شفقت سے محنت کر کے جلد برابر ہو جاؤنگا۔

معروضہ ۸ - جولائی ۱۸۶۶ء - عریضہ ادب رام ناتھ طالبعلم دفعہ ۴ - مدرسہ بجنور

دوسرا خط ماں کے نام

جناب والدہ صاحبہ معظمہ مکرمہ دام مجدہا - آداب کے بعد مطلب عرض کرتا ہون کہ خط آپ کا پہونچا سرفراز ہوا جسے فرمائے آپ کے ہین بہن کے گھر گیا تھا اور بھائی صاحب سے مین نے عرض کیا کہ والدہ صاحبہ نے ہمشیرہ صاحبہ کو بلایا ہے اور بہت بہت آپکو دعا دی ہے - فرمایا ہے کہ ابھی مجھے بڑی تکلیف ہوگی سردی کا موسم آنے دو ہین دورے پر صاحب کے ہمراہ جاؤنگا اسوقت تمہین اختیار ہے لیجانا۔

پیشتر مین نے عرض کیا تھا کہ کپڑے میرے بہت پرانے ہوگئے ہین دو تین جوڑے بنوادیجیے اگر ابھی تک کوئی کپڑا میرے پاس نہین پہونچا مجھے بہت تکلیف ہوتی ہے اگر دس بارہ روز اور دیر ہوئی تو باہر آنا جانا مشکل ہوگا - اور بڑی پریشانی ہوگی۔

تیسرا خط دادا کے نام

جناب قبلہ و کعبہ دادا صاحب دام ظلکم - تسلیمات کے بعد ملتمس ہون کہ کل موضع رامپور سے آدمی آیا اسکی زبانی معلوم ہوا کہ وہان دو روز برابر پانی برسا دریا خوب بڑھا ہے - اور فضل الٰہی سے غلہ بھی سستا ہونے لگا ہے

لوگ ابتک بہت پریشان تھے کہ کیا ہوگا اللہ نے اپنا فضل کیا - اب بہتون کے
دینے مین دیر نہ چاہیے اگر ارشاد ہو تو کل جا کر سب تقسیم کر دون - سب چٹھے
ہوئے میرے پاس موجود ہین اور وہی لوگ لینے والے ہین جنہون نے پارسال
لکھا تھا - کمترین سورج بلی -

چوتھا خط نانا کے نام

قبلہ برحق و کعبۂ مطلق جناب نانا صاحب مدظلکم - آداب تسلیمات و آرزوے
حصول ملازمت کے بعد عرض پرداز ہون - جناب فرما گئے تھے کہ دوسری دفعہ کی
کتابین مین آٹھ دس روز مین بھجوا دونگا اسکو عرصہ مہینہ بھر کا ہوا اور ابھی تک وہ
کتابین عنایت نہین ہوئین مولوی صاحب روز تاکید فرماتے ہین جن لڑکون کے
پاس کتابین تھین انکو انھون نے پڑھا دیا مین ابھی تیسری دفعہ مین پڑا ہون - آپکے
پاس کتابین موجود ہین اور یہان خریدنے سے بجز نقصان کے کچھ فائدہ نہین - آپ
یاد فرماکے جلد بھجوا دیجیے گا - ورنہ مین دفعہ مین کسی لائق نہ رہونگا - والدہ صاحبہ کی
طرف سے آداب قبول ہو - عبودیت کیش عبداللہ -

پانچوان خط نانی کے نام

نانی صاحبہ مکرمہ معظمہ سلامت - آداب و تسلیمات عرض کرکے گزارش کرتا ہون
مین یہان بہت اچھی طرح آرام سے ہون اور آپکی خیر و عافیت شب و روز چاہتا ہون
نوازش نامہ پہونچا حسب الطلب آپکے دس روپیہ کی سرکاری ہنڈوی بھیجتا ہون
بھائی نرائن داس کے نام ہے ہنڈوی کی پشت پر رسید کی دستخط کراکے
سرکاری خزانے سے [illegible]

کسی طرح کا نہین ہونا چاہئے۔ اگر وہان پوچھین کہ کتنے ہنڈوی کی تھی تو میرا نام نہ لین اور اگر پوچھین کہ کسکے نام ہے تو اپنا نام بتا دین۔ تین مہینے بعد دوسری ہنڈوی سو روپیہ کی روانہ کرونگا آپ خاطر جمع رکھین مجھے ہر دم اسی طرف خیال ہے۔
احقر العباد رام پرشاد

چھٹا خط چچا کے نام

جناب چچا صاحب قبلہ و کعبہ سلامت۔ بندگی و تسلیمات کے بعد عرض یہ ہے کہ جب سے آپ بلرامپور تشریف لیگئے ہین تب سے کوئی خط آپ کا نہین پہونچا اور نہ کسی کی زبانی کچھ معلوم ہوا۔ جناب قبلہ گاہی صاحب اور والدہ صاحبہ سب مع و خیر ہین جلد اپنی خیر و عافیت سے انکو سرور کیجیے۔ آپ فرما گئے تھے کہ مین وہان پہونچکر فوراً آدمی مع اسباب روانہ کرونگا۔ اسکا بھی کچھ حال نہ معلوم ہوا۔ راجہ صاحب سے آپکی ملاقات ہوئی یا نہین۔ اگر ہوئی تو کسطرح آپ سے پیش آئے۔ یقین ہے کہ وہان کوئی نہ کوئی صورت روزگار کی آپکے واسطے جلد نکل آویگی اور نہین بھی وہ ایک ہندوستانی سرکار ہین اور انہین ہم لوگونکا بہت پاس ہے۔
اللہ رام داس کتب فروش مجھے ملے تھے روپئے کا تقاضا کرتے تھے مجھے صحیح معلوم نہین کہ کسقدر انکا آپکے ذمہ ہے ورنہ مین ادا کر دیتا جو آپ تحریر فرما دین انھین دیدیا جاوے۔ کمترین صاحبدین۔

ساتوان خط ماموں کے نام

ماموں صاحب قبلہ سلامت۔ آداب تسلیمات کے پیچھے عرض یہ ہے

ہمشیرہ عزیزہ کی شادی کے بارہ مین جو آپ نے تحریر فرمایا تھا کہ لالہ سورج مل کے یہان نسبت قرار پائی ہے اُس سے کمال خوشی ہوئی والدہ صاحبہ نے بھی بہت پسند کیا۔ لڑکا بہت اچھا پڑھا لکھا محنتی کماؤ ہے۔ خدا اُسکو سلامت رکھے۔

آپ نے جو لالہ موصوف کی باتین تحریر کین اُنسے مجھے کمال تعجب ہوا کہ وعدہ واقرار وہ آپ سے کس بات کا لیتے ہین کیا ہم اُنکے لڑکے کو مول لیتے ہین کہ اُنکو اسقدر روپیہ دیوین۔ ہمین جو مقدور ہوگا اپنی لڑکی کو دینگے یہ شرافت کی بات نہین ہے۔ اسکو وہ غنیمت نہین جانتے کہ اُنکا گھر آباد ہوجاوے گا۔ شادی بیاہ کیا ہوا خرید و فروخت ہوئی۔ افسوس ہے کہ ابھی یہ رسمین یہان سے دور نہین ہوئی ہین۔

آٹھوان خط موسی کے نام

خالہ صاحبہ مکرمہ مشفقہ سلامت۔ آداب کورنش کے بعد عرض کرتا ہون کہ آپ کا نوازشنامہ بسبیل ڈاک پہونچا حال معلوم ہوا۔ آپ نے جو تحریر فرمایا کہ میرے دیکھنے کو کمال درجہ آپکا جی چاہتا ہے درحقیقت مجھے بھی نہایت آرزو قدمبوسی کی ہے کیونکہ اب پانچ برس گذرتے ہین کہ جب سے مین آپ سے جدا ہوا ہون۔ مگر کیا کرون کہ نہ کوئی ایسی تعطیل ہوتی ہے کہ آپمین حاضر ہون اور نہ رخصت ملتی ہے اب مین نے سیتاپور کی تبدیلی کی درخواست کی ہے امید کہ منظور ہوجاوے اسوقت مین ضرور ضرور خدمت مین مشرف ہوکر جاؤنگا۔

والدہ صاحبہ ابھی فرخ آباد سے واپس نہین آئین کل خط آیا تھا اُسمین لکھا تھا کہ ابھی پندرہ روز وہان اور مقام ہے اُسکے بعد وہان سے سب

لوگ چلین گے پاہیے کہ ہم روز مین آجا دین فقط۔

نوان خط بڑے بھائی کو

بھائی صاحب مشفق و مکرم بندہ سلامت - کل تار برقی پر خبر وحشت اثر برخوردار طالب کی سنکر عجیب شکستہ کا حال ہوا کچھ عرض نہین کرسکتا کہ کسقدر رجانکاہ صدمہ میش آیا کہان آپ اُسکی شادی کی فکر مین تھے اور کہان اُسنے اسقدر جلد سب کو چھوڑ کر عالم جاودانی کی راہ لی اِس رنج و الم کی کیا تشریح ہو طاقت رونے کی بھی نہ رہی افسوس ہزار افسوس ہے کہ ایسا سعادتمند لکھا پڑھا لڑکا چل بسا اب ہمارے افسوس اور رونے سے کیا ہوسکتا ہے سوائے صبر کے کوئی چارہ نہین آپ اگر صبر نہ فرماوینگے اور سبکو تسکین نہ دینگے تو یہ سب عورتین اور زیادہ ماتم کر کرکے اپنے تئین ہلاک کرینگی - اور کچھ فائدہ نہوگا خدا اُس بیچارے کی مغفرت کرے اور ہم سب کو صبر دیوے فقط۔

دسوان خط بڑی سالی کو

بہن صاحبہ مشفقہ سلامت - آپکا خط ایک عرصۂ دراز کے بعد پہونچا خیریت دریافت ہونے سے ہمکو اطمینان ہوا آپ سے جب پوچھو کہ آپ خط کیون نہین بھیجتی ہین تو آپ یہی جواب دیتی ہین کہ کوئی لکھنے والا نہ تھا خوب بہانہ آپ نے نکالا ہے - اور اگر در اصل یہی بات ہے تو یہ بھی کسکا قصور ہے مین نے تو آپ سے کئی مرتبہ عرض کیا تھا کہ صرف دو کتابین ناگری کی اگر آپ محنت کرکے ایک دو مہینے مین پڑھ لیوینگی تو اپنے خط و کتابت مین کسی کی محتاج نرہینگی - لیکن آپ کیون مانینگی - میری چھوٹی ہمشیرہ نے دیکھتے ہی دیکھتے ناگری لکھنا پڑھنا سیکھ لیا اب سب گھر کا

حساب و کتاب وہی لکھتی ہے اور والدہ صاحبہ کی طرف سے سبکو خط لکھا کرتی ہے اور گھر میں بڑا کام اُس سے نکلتا ہے انشاءاللہ جب بڑی ہوگی اچھی اولاد کو شروع سے اچھی باتیں سکھا دیگی اور جو بات کریگی وہ درست اور عقلمندی کے ساتھ کریگی ابتک بھی کچھ نہیں کیا ہے اگر آپ مستعد ہوں تو آپکو ایک ہی جیتے میں بقدر ضرورت پڑھا دوں ۔

گیارھواں خط آقا کے نام

راجہ صاحب عالی خاندان بندہ نواز و ولی نعمت دام اقبالکم ۔ آداب و کورنشات کے بعد عرض پرداز ہوں کہ اندنوں اپنے گھر میں خرچ کی طرف سے بہت تکلیف ہے اور اسپر لڑکے کی شادی بھی آ پڑی ہے اور سوا حضور کے کوئی مربی اور پرورش کنندہ ہمارا نہیں کہ اُسکو تکلیف دوں اور اگر شادی نہو تو اسقدر ضرورت بھی نہ تھی لیکن یہ عزت کا کام ہے اور اگر اچھی طرح نہ کریں تو حضور کے نمکخوار کہلاتے ہیں میں نے خرچ کے خیال سے کئی مرتبہ کہا کہ حضور سے تم خرچ مانگو حضور ضرور پرورش فرما دینگے مگر اُسکو حجاب آتا ہے کیونکہ ہمیشہ سے حضور ہی کے پرورش پائے ہوئے ہیں اور اب کچھ لینے کے لیے حضور کو تکلیف دیوے مگر ناچار جب کسی طرح سے کوئی تدبیر نہو سکی اسوقت میں میں نے بلا اُسکی اطلاع کے یہ عرضی حضور میں ارسال کی کہ اگر ایسے وقت میں سرکار سے گذشتہ حساب پاک ہو جاوے تو کمال خاوندی اور پرورش ہوگی ۔

بارھواں خط تحصیلدار یا کسی عہدہ دار سرکاری کے نام

تحصیلدار صاحب مخدوم و مکرم بندہ سلامت ۔ بعد از تسلیم عرض یہ ہے کہ نامہ نامی بطالب امن نیازمند کے پہونچا چونکہ صاحب ڈپٹی کمشنر بہادر کی کچہری میں

بندے کا مقدمہ پیش ہے اور اسمین مین اصالتاً روبکاری کرتا ہون اسواسطے جناب مین کل کسیطرح حاضر نہین ہو سکتا پرسون تک انشاء اللہ تعالی ضرور آؤنگا اگر کوئی نہایت ضرورت ہو تو ارقام فرمائیے فوراً اسکی تعمیل آپکے خاطر خواہ ہوگی حاضر ہونے مین مجھے کچھ عذر نہ تھا مگر روبکاری سے مجبور ہون۔ پیشتر جو آپ نے دارالشفا کے چندے کے بارے مین تحریر فرمایا تھا یہ میری عین خوشی ہے جو آپ تجویز فرماوین مین دستخط کردونگا دس روپیے ماہواری تک مجھے گران نہین ہے۔ ثواب کسقدر عظیم ہے ایسے ایسے وقتون مین بہت سے کام ہوتین صرف ہوا کرتے ہین۔

فصل تیسری چھوٹون کے نام القاب

چھوٹون کے القاب یہ ہین

بیٹے اور پوتے کو۔ برخوردار نور چشم راحت جان طولعمرہ۔

داماد بھتیجے اور بھانجے کو۔ فرزند دلبند جگر پیوند زاد عمرہ۔

چھوٹے بھائی کو۔ برادر بجان برابر سلمہ۔

بیٹی کو۔ قرۂ باصرہ قرن سلمہا۔

چھوٹی بہن کو۔ ہمشیرہ عزیزہ زاد عصمتہا۔

پوتی نواسی بھتیجی اور بھانجی کو۔ نور چشم لخت جگر من سلامت۔

نوکر کو۔ معتمد الخدمت فلان شخص خوش رہو۔

پہلا خط لڑکے کے نام

برخوردار نور چشم راحت جان طولعمرہ۔ پس از دعائے عمر و ترقی درجات کے واضح ہو۔ عرصے سے تمھارا خط نہین آیا معلوم نہین کہ تم کیا کرتے ہو کچھ پڑھتے

سے لکھتے ہو یا نوکری کرتے ہو ہمنے تمکو وہان اسواسطے بھیجا ہے کہ جلدی سے کچھ تحصیل علم
کرکے اپنے وطن آکر گھر کی زمینداری وغیرہ کو دیکھو مگر معلوم نہین کہ تم کیا سمجھے
بیٹھے ہو پانچ برس تمھین وہان ہوگئے اور ابتک معلوم نہوا کہ تمنے کیا کیا ہمارا تو
قول یہ ہے کہ لکھنا پڑھنا اسواسطے نہین ہے کہ تم اپنا آبائی کام لوگون کے ہاتھ چھوڑ
اور آپ دس روپئے کی چاکری مین تمام ملک کی خاک چھانو اگر اسی زمینداری مین
کوئی صورت روئی وغیرہ کے کاشت کی نکالی جاوے تو کسقدر فائدہ کثیر ہے کاریگران
انگریزی کو بیحد روئی درکار ہے اور جسقدر انھین ہندوستان سے ملے وہ کم ہے برابر
وہ لوگ یہان کے حکام سے درخواست کرتے ہین کہ کوئی ایسی سبیل نکالین کہ یہان سے
روئی زیادہ ملا کرے۔

دوسرا خط داماد کے نام

فرزند دلبند جگر پیوند سلامت۔ دعاے ترقی عمر و درجات کے بعد معلوم ہو
تمھارا خط عرصۂ دراز سے نہین آیا کچھ حال اُسطرف کا نہین معلوم ہوتا شب و روز
طبیعت اُسی طرف لگی رہتی ہے کبھی کبھی خط تو بھیجا کرو خط سے نصف ملاقات ہوتی
ہے کیسا آدمی فکر و تردد مین ہو مگر جیسے ہی کسی دوست یا عزیز کا خط آتا ہے سب فکر
رفع ہو جاتی ہے اور طبیعت بحال۔ پیشتر تمنے لکھا تھا کہ مین اول دفعہ تحصیلی کی کتابین
سب پڑھ چکا ہون اور ارادہ ہے کہ نارمل اسکول مین بھرتی ہو جاؤن عزیز میرے اگر
ہماری صلاح لو تو تمھارے لیے یہ بہتر ہوگا کہ تم آگرے کے مدرسۂ طبی مین بھرتی ہو جا
دو برس تک وہان ڈاکٹری حاصل کرنی ہوگی اور تب تک چھ روپے ماہواری بھی
ملینگے سواے اسکے تمھاری بڑی سالی بھی وہان ہے سب طرح کی آسایش تمکو ہوگی

یہان کی نوکری بہت عمدہ ہے۔ طبابت کا پیشہ بڑی عزت کا ہو ہے سرکار سے علیحدہ
تنخواہ ملتی ہے اور جس مریض کو دیکھنے جاؤ اُس سے فیس علیحدہ لینے کا اختیار ہے۔
صرف تین برس کی محنت ہے اور تمھین بہت جلد حاصل ہو جاتا۔

تیسرا خط بیٹی کو

قرۂ باصرہ بی بی فلان سلامت۔ تم جیتی رہو اور اپنے گھر جاؤ خط تمھارا
پہونچا بڑی خوشی ہوئی خاصکر اِس سے زیادہ مسرت ہوئی وہ تمھارا لکھا ہوا تھا
اپنی والدہ سے تم سب یہان کی خیر و عافیت کہدینا مین کہا تھا کہ اپنی رسید کانپور
سے بھیجونگا لیکن میرا اتفاق وہان ٹھہرنے کا نہین ہوا اسواسطے خط نہ بھیجنے سے
معذور رہا اب یہان بنارس مین ایک ہفتہ مقیم رہونگا تمھین جو خط بھیجنا ہو تو راجی لال
کی کوٹھی نیر نئے چوک کے پتہ سے بھیجنا ہفتہ کے بعد مین کلکتہ جاؤنگا جو اسباب مین
اپنے ساتھ لایا تھا اُسمین سے کوئی ایک تہائی بک چکا ہے اور اچھا فائدہ ہوا ہے
امید ہے باقی چاہیے کہ یہ بھی کل تک فروخت ہو جاوے۔ مہاجن اگر روپیہ کا تقاضا کرتا ہو تو
تم پانسو والا نوٹ منشی جی کے پاس رہن رکھوا دینا اور تب تک اُسے بیباق کر دینا ور نہ پندرہ دن مین
مین خود خرچ روانہ کرونگا۔ تم اپنے پڑھنے لکھنے ن تمھین سینے پرونے وغیرہ سے غافل نہ رہنا۔
علم و ہنر بڑی چیز ہے تھوڑا بہت حساب بھی خوشخط اور
سود درسی بھی سیکھو تو میری بڑی خوشی ہو۔

چوتھا خط نواسی کے نام

نورچشم لخت جگر مستی یار ہفتہ عشرہ تمھارا خط نہین آیا
کل ایک شخص کی زبانی حکام کے ولی کو دعا پہونچے۔ بہت دنون سے
ہوئی تمھین سنا سب باقی سنا کہ تم بیمار ہو اس خبر کے سننے سے مجھے زیادہ بیقراری
ہے کہ جلد اپنے مزاج کا سب حال لکھ بھیجو معلوم نہین کہ علاج کسکا

کرتی ہو خیر جسکا علاج ہو مگر پرہیز سے خبردار رہنا کھٹے میٹھے کا بچاؤ کرنا اپنے مقدور بھر
بھوک سے زیادہ ہرگز نہ کھانا اگر تمھارے معالج کی رائے ہو تو تبدیل آب و ہوا کر دو
اس سے بھی بڑا فائدہ ہوتا ہے ہردوئی کی آب و ہوا بہت عمدہ صحت بخش ہے اور
وہان تمھاری خالہ بھی رہتی ہین اگر لوگون کی مرضی ہو تو تم وہان چلی جاؤ کیا تعجب
اسی مین اچھی ہو جاؤ اور جب تک تمھاری طبیعت درست نہو تب تک چوتھے روز
ایک خط مجھے بھیجتی رہو فقط

پانچوان خط نوکر کے نام

معتمد الخدمت رامدین کہار کو معلوم ہو کہ اس مہینے کی ۲۴ تاریخ کو سہ پہر
تک ہم سب واپس پہونچین گے تم دو دن پیشتر سب مکان صاف ستھرا کر رکھنا
کوٹھری کی کنجی لالہ ٹھاکر پرشاد ناظر عدالت کے پاس مین نے رکھوا دی ہے تم
اُنکے پاس جا کر یہ خط دکھا کر اُن سے لے لینا اور کوٹھری سے سب اسباب نکال کر اپنے اپنے
موقع پر لگا دینا تاکہ مکان سجا ہوا معلوم ہو اور ہم مسافرون کے آتے ساتھ ہی رامداس بھڑبھونجے
کو ایک روز پیشتر سے اطلاع دینا کہ سب کے واسطے کھانے کو تیار رکھے سب ملا کر پہلے ہی
باہر کے پچاس آدمی ہونگے۔
خط مین ایک فرد دعوت برادری کی مع مشترکہ نوٹ ہے وہ لالتا نائی کو دیدینا اور
سمجھا دینا کہ ۲۶ تاریخ کا نیوتہ سب جگہ کہ آوے اور اسکول مین سب سے ہاتھ جوڑ آوے کہ ضرور
ضرور آوین۔ پہونچتے ہی دو تین سواریان رخصت ہونگی اسکے واسطے بارہ کہار دنگا بندوبست
کر رکھنا گھوڑون کے لیے گھاس اور ہاتھیون کے لیے چارہ تک چھڑ وغیرہ سب فراہم کر
کر رکھنا ہر طرح کی آسانی کہ وقت پر دقت نہو فقط۔
رام سہائے

چوتھی فصل چھوٹون اور بڑون کے سوال وجواب

قبلہ و کعبہ گاہی صاحب دام ظلکم - بعد از تمنائے قدمبوسی کے عرض یہ ہے کہ بہت دنون سے کوئی نوازشنامہ جناب کا نہین آیا تشریف لیجاتے وقت آپ نے فرمایا تھا کہ مین ہر ہفتے مین ایک خط تیرے نام روانہ کیا کرونگا - مگر معلوم نہین کہ کون سبب مانع ہوا کہ ابھی تک کوئی سرفرازنامہ عنایت نہین ہوا - امیدوار ہون کہ اگر کوئی قصور کمترین کی طرف سے ظہور مین آیا ہو تو اُسے معاف فرمایئے گا - حسب ایما آپکے فدوی نے یکم اپریل سے کچھ فارسی بھی شروع کی ہے یعنی بالفعل گلستان پڑھتا ہون یقین ہے کہ اگر اسی طرح ایک سال پڑھتا رہا تو اُردو میری بہت درست فصاحت کے ساتھ ہو جاویگی - اپنی طرف سے خوب محنت اور مشقت کرتا ہون آگے جو کچھ نتیجہ اُسکا حاصل ہو وہ بات ہے زیادہ آداب فدوی راہین

جواب

برخوردار نور چشم لالہ راہین طول عمرہ - دعائے ترقی عمر و درجات کے بعد واضح ہو کہ فضل الٰہی سے مین یہان بخیر و عافیت ہون تمھاری تندرستی رات دن اللہ تعالیٰ سے چاہتا ہون - خط تمھارا پہونچا بڑی خوشی حاصل ہوئی - تمنے جو شکایت میرے خط نہ پہونچنے کی لکھی تھی سو درست اور صحیح ہے حقیقت مین جیسا تم لکھتے ہو مین نے وعدہ کیا تھا کہ ہر ہفتہ عشرہ مین میرا ایک خط پہونچتا رہیگا مگر کیا لکھون اِس عرصہ مین چونکہ حکام کے ساتھ برابر دورہ مین رہنا ہوا اسوجہ سے خط بھیجنے مین تامل ہوا باقی سب طرح خیریت ہے خاطر جمع رکھو حسب ہدایت ہماری

تمھارے فارسی شروع کرنے کا حال معلوم ہوا تمنے بہت خوب کیا گلستان کے پڑھنے سے علاوہ درستی زبان کے بہت سے فائدے ہین اُسکی حکایات اکثر ایسی عمدہ نصیحت کی ہین کہ اگر اُنپر عمل کیا جاوے تو پوری انسانیت حاصل ہو اگر تم محنت کرتے ہو تو ضرور انشاء اللہ اُسکا میوہ پاؤگے - علم بے محنت کسی کو نہین حاصل ہوتا ہے فقط زیادہ دعا -

۲ - والدہ صاحبہ محترمہ مکرمہ زاد مجدہا - بندگی و آداب کے بعد التماس یہ ہے کہ آپ سے رخصت ہوکر روزگار کی تلاش مین بنارس پہونچا ایک ہفتہ کے بعد کرشن دت وگیا دت مہاجنون کی دوکان مین دس روپیہ ماہواری پر بہی کھاتے کا رندگری نوکر ہوا - ابھی صرف ایک مہینے کی تنخواہ ملی ہے اُسمین سے نو خرچ ہو چکے ہین باقی سے گھر کے واسطے جمع ہین خدا چاہیگا دو تین مہینے مین دس تک کی ہنڈوی روانہ کرونگا اِس شہر مین ریشمی کپڑے اچھے اور سستے بکتے ہین میرا ارادہ ہے کہ ضرورت کے موافق جو آپ ارشاد فرماوین وہ خرید کرکے بھجوادون سواے اسکے ایک میرے دوست بیان ہوے ہین اور وہ ریشمی کپڑون کی دوکان کرتے ہین وہ مجھکو قرض بھی دے دینگے اور قیمت مین بھی رعایت کرینگے آپ کی اجازت کا منتظر ہون - زیادہ کیا تصدیعہ دون -

جواب

میری آنکھون کے نور اور جگر کے ٹکڑے راحت کو میرا بہت بہت پیار اور دعا پہونچے - بیٹا خط تمھارا عین انتظار مین آیا آنکھون کو روشنی اور دل کو ٹھنڈک ہوئی تم صحیح وسلامت رہو تمھاری نوکری سُنکر نہایت خوشی اور اطمینان حاصل ہوا

تمنے جو لکھا کہ مین چار مہینے مین روپیہ کی ہنڈوی بھیجونگا سو عزیز میرے تم جیتے رہو رہنگا وہی
تو بہت ہنڈویان بھیجو گے اور مین خرچ کرونگی تمسے مجھے سب امید ہے مدد دوگے

تمہاری دانشمندی ہے کہ تمھین اپنے گھر کا اسقدر خیال ہے مین پہر گزارش فدویانہ بجا لاکر
کہ ایک تو تم ناز پروردہ اور دوسرے تم نوکری پر نکلے اسلئے طبیعت والدہ صاحبہ
تیری طرف سے تم بے فکر رہو مین یہان ان ہی مین ٹھنڈائی وغیرہ کا استعمال ہوا
ضرورت ہوگی سب تدبیر ہوجائیگی تم و نیز ڈاکٹر صاحب کی تشخیص سے انگریزی کونین
اٹھانا دو پیسے ہر وقت استعمال ہی سے کسی قدر افاقہ معلوم ہوتا ہے امید کہ جلد
ہو عزیز میرے صورت ہنگام اطمینان خاطر رکھین والدہ صاحبہ موصوفہ اکثر آپ کو یاد
بیکار رہتی ہین آج کے روز فدوی سے فرمایا تھا کہ کوئی سواری آپ کی خدمت مین
روانہ کر چنانچہ حسب الحکم انکے جناب عموی صاحب کا یابو خدا بخش سائیس
کے ہاتھ روانہ کرکے امیدوار ہون کہ ضرور تشریف لائیگا اور ہمراہ اور
عزیز نصیر الدین کو بھی ضرور ہمراہ لائیے گا تا کہ جناب کی قدمبوسی اور انکا
دیدار و خوشی حاصل ہوں زیادہ بندگی ۔

جواب

فرزند ارجمند سید اصغر علی کو اپنے ماموں کا پیار اور دعا پہونچے تمھارا خط
پہونچا تمھاری والدہ کا حال سنکر نہایت دل کو تردد ہوا مجھے تعجب ہوتا ہے کہ
بیمار تھے اور نہ تمھاری والدہ نے آج تک ہمکو بیماری کی اطلاع دی اور اب تحریر
کیا ہے ہو کہ عرصہ ایک مہینے سے مبتلا بیماری ہین واہ رے صاحبو آپکی دانشمندی
ہزار شکر ہے کہ اب پہلے سے کچھ صورت افاقے کی معلوم ہوئی خدا چاہیگا تو

جلد مرض دفع ہوجاویگا یہ دوا اِس بیمار کے واسطے اکسیر ہے تحفہ جو دربارہ پھیرے آنے کے لکھا تھا اے عزیز میرے مجھے تمھارے لکھنے کی کچھ حاجت نہ تھی مین خود تمھارے خط کے پہونچنے ہی وہان موجود ہوتا مگر کیا کہون کل خبر ہے کہ جناب صاحب ڈپٹی کمشنر بہادر کوٹھی ٹنک ملاحظہ فرمانے آوینگے اور کیا تعجب کہ اسپتال مین بھی حسب معمول تشریف لاوین اسواسطے کل تک معذور ہون مگر یہ سمجھ کر مجھے ضرور اپنے یہان سمجھنا اور عزیز نصیر الدین کو یابو پر سوار کرکے روانہ کرتا ہون گو اس غیر حاضری مین اُسکا بڑا ہرج مدرسہ مین ہوگا اور لڑکے آگے ہوجاوینگے مگر ناچار حسب الطلب تمھاری روانہ کرتا ہون دو ایک روز مین آسے جلد واپس کرنا نہین تو مدرس صاحب مجھ سے شاکی ہونگے اور اُسکا نقصان الگ ہوگا۔

۵۔ چچا صاحب قبلہ برحق و کعبہ مطلق زاد اشفاقہ۔ تسلیمات اور کورنش کے بعد عارض مدعا ہون الحمد للہ کہ یہان سب طرح پر خیر و عافیت ہے آپ کے مزاج عالی کی صحت و سلامتی کی دعا شب و روز درگاہ الٰہی سے مانگتا ہون۔ نوازشنامہ جناب پہونچا ممنون کیا شکر سنا رکی بیکاری اور زیہ باری کا حال سنکر دل کو رنج ہوا نوکری کا دروازہ کمبخت اندنون ایسا بند ہوگیا ہے کہ جدھر دیکھو اُدھر بے روزگاری ہے کہین نام روزگار نہین اُسپر خرابی یہ ہے کہ روز بروز سب قسم کے لوگ پڑھ لکھ کر تیار ہوتے جاتے ہین اور سب کی خواہش یہی رہتی ہے کہ کہین محرری وغیرہ کی نوکری کیجیے یہ کسی کو حوصلہ نہین ہوتا کہ کوئی کارخانہ کیجیے یا کچھ مال لیکر اُسے بمقام مناسب فروخت کیجیے یا اپنے کاروبار کو اپنی

عقل اور اپنے معلومات سے چمکاتے ہیں اور ہزارہا ذریعے معاش کے ہین اُن مین
سے کسی کو آزماتے نہین جسکو دیکھیے نوکری کا متلاشی ہے۔ صاحبان انگریز کو
دیکھئے کیسے خاندانی اور امیر کبیر ہون مگر جس کام مین فائدہ دیکھین گے اُسی کو
اختیار کر لیتے ہین اندنون حسب اتفاق میری کچہری مین بھی کوئی جگہ خالی
نہین کہ اُسپر اُنھین بلواؤن ایک میرے عنایت فرما صاحب عالیشان ضلع
گونڈہ مین مہتمم بندوبست ہوے ہین اگر آپ فرماوین تو مین اُنکی خدمت مین
اُسکی نسبت عریضہ بھیجون کیا تعجب کہ براہ عنایت و مہربانی کے صاحب ممدوح
کوئی سبیل اُسکے روزگار کی فرما دیوین جیسا آپ تحریر فرماوینگے ویسا عمل
مین لایا جاویگا فقط۔

جواب

برخوردار سعادت اطوار اقبال نشان زاد و رجاتہ۔ دعاے ترقی مدارج
کے بعد مطالعہ ہو کہ تمھارا خط بجواب رقیمۂ دعا کے پہونچا خدا اُنکو روز بروز ترقی درجات
دیوے اور عمر و دراز کرے حقیقت مین عجب زمانہ آیا ہے کہ جدھر دیکھو روزگار کی
شکایت ہے اور مین نے تمکو اُسوقت مین تکلیف دی کہ جب مین اُسکے لیے
ڈھونڈھتے ڈھونڈھتے پریشان ہوگیا مگر کوئی صورت نہ نکلی ہمسایہ کا حق بہت
ہوتا ہے تمسے نہ کہے تو کس سے چند گھڑی ہوا ہے گونڈے جاتے ہین ہرگز
کسی طرح کچھ عذر نہو گا آپ بے تامل صاحب محتشم الیہ کی خدمت مین تحریر کرین
جسوقت وہ طلب فرما دینگے فوراً روانہ ہو جاویگا گھڑی بھر کی دیر نہو گی تم اب
اسکا وہ حال نہ جانو کہ چودس برس اُدھر تھا البتہ اُسطرف اُسے استقدر حاجت

نہ تھی باپ کا مال مفت ہاتھ آیا تھا اور یہی وجہ ہوئی کہ تمنے دو تین بار آزمین تحریک
بھی کی مگر اسکی لاپروائی سے کوئی امر ظہور میں نہیں آیا خیر اب بھی کچھ حرج نہیں شاید
یہ بڑھاپا اُسکا تمہاری وجہ سے بسر ہو خیر خدا انکو سلامت رکھے فقط

۱۰۔ حکیم صاحب مسیحائے زمان زاد اللہ برکاتہ۔ آداب تسلیمات کے پیچھے
ناچار اپنی غرض عرض کرتا ہوں بندے کو عرصہ دو مہینے سے اکثر شکایت ہاضمے
کی رہتی ہے یعنی جو کھاتا ہوں ہضم نہیں ہوتا گو سابق سے غذا اب کم کردی ہے
مگر وہ بھی نہیں پچتی۔ سوا اسکے کبھی کبھی درد سر بھی رہتا ہے پیشتر بھی ہوتا تھا مگر
جناب حکیم محمد سعید خان صاحب کے نسخے سے شفا پائی تھی اب پھر روز روز
پھر مبتلا ہوں میری نوکری کا حال آپ کو بخوبی روشن ہے کہ کس قسم کی ہے ایک روز
اسمیں قرار سے ایک جگہ مقام نہیں رہتا آج یہاں اور کل وہاں۔ اسپر سوا اسکے
گھوڑے کے کسی اور سواری میں نباہ بھی نہیں۔ پھر اسپر مسافرت کی تکلیفیں او
کھانے پینے میں اختلاف وقت۔ غرض ایک دائم المرض سا ہو رہا ہوں تا وقتیکہ
آپ توجہ فرما کے کوئی عمدہ نسخہ گولی یا معجون وغیرہ کا عنایت نہ فرماوینگے تب تک
اس روزمرہ کی شکایت سے نجات نہ پاؤنگا۔ لہذا امیدوار عنایت قدیمانہ
توجہات بزرگانہ کا ہوں کہ جیسا آپ ارشاد فرماوینگے ویسا عمل میں لاؤں نہایت
آپ کا احسان ہوگا فقط۔

منشی صاحب عنایت فرمائے بندہ سلامت۔ سلام نیاز و دعائے صحت
و تندرستی کے بعد واضح رائے محبت پیرائے کے ہو آپکا عنایت نامہ مشتمر شکایت

صدمے کے پہونچا شکر ہے کہ اپنی غرض پر تو بندہ آپکو یاد پڑا خواہ آپ یاد کریں یا نہ یاد کریں خدا آپکو جلد شفا دیوے معالجہ آپ کا میں بلا دیکھے نبض اور صورت کے ہرگز نہیں کر سکتا مرض آپکا کسی قدر ذقی ہے اور یکایک بلا دیکھے بھالے نسخہ لکھدینا مصلحت نہیں۔ آج سے پانچویں روز میرا مقدمہ کچہری میں درپیش ہے اور اس تقریب سے میرا وہاں آنا ضرور ہوگا اگر آپ مکان پر رہیں اور تھوڑی سی تکلیف کرکے حکیم شفا بخش صاحب کے مکان پر آجاویں تو بخوبی تشخیص ہو جاویگی اور آپکے روبرو نسخہ لکھدونگا۔ آپ اطمینان رکھیں خدا اچھا کریگا تو شکایت نام کو نرہیگی لیکن چندروز کے واسطے یا تو آپکو رخصت لینی ہوگی یا کوئی سواری آرام کی مثل پینس کے رکھنی ہوگی فقط

۷۔ مولوی صاحب مکرم معظم بندہ زاد مجدکم۔ تسلیمات و کورنش کے بعد عرض کرتا ہوں آپکو معلوم ہوگا کہ ایک عرصہ سے میرا ارادہ تھا کہ غریب غربا کے واسطے ایک دار الشفا شہر میں تعمیر کراؤں مگر چونکہ ہر ایک کام اپنے اپنے وقت پر ہوتا ہے اسواسطے اب تک کوئی صورت ظہور میں نہ آئی اب فضل الٰہی سے معلوم ہوتا ہے کہ اسکا وقت آگیا چنانچہ میرا ارادہ ہے کہ پرسوں کے روز صبح ۷ بجے نیو کھودی جاوے آپکا ہونا اسوقت بڑی برکت ہے شاید کوئی بات عمدہ نکل آئے لہذا مہربانی فرماکر ایک آدھ گھڑی کے واسطے ضرور تکلیف گوارا کرکے تشریف لائیے گا۔ کار خیر ہے فقط

جواب

برخوردار نیک خصال بدارمی لال زاد درجاتہ۔ دعاے ترقی عمر و مراتب کے

بعد واضح ہو کہ تمھارا خط بطلب میرے پہونچا تمھاری نیک نیتی اور انشاء خیر دیکھکر نہایت خوشی حاصل ہوئی خدا تمکو اِس سے زیادہ توفیق دیوے درحقیقت اِس سے زیادہ کوئی یادگار نہیں اور نہ اِس سے کوئی کار بہتر ہے مین انشاء اللہ ضرور ضرور بخوشی تمام پرسون صبح کو آؤنگا اور اگر شاید آنا نہوا تو چند موٹی موٹی باتون کا خیال ضرور رکھیے گا یعنی جس قطعۂ زمین پہ مکان تعمیر ہو وہ نشیب مین نہو۔ چارطرف اُسکے کھلا ہوا ہو۔ قریب مین کوئی ایسا نالہ یا کھیت وغیرہ نہو جنمین بدبو کا خیال ہو۔ دوسرے جہانتک ہوسکے مکان کا رُخ اُترطرف ہو کہ کسی کے کہے پہ نجانا اسمین سب موسمون مین آرام ہوگا کرسی ضرور ہو دیوارین اونچی اونچی اور چارون طرف کھڑکیان رکھوانا۔ باورچیخانہ وغیرہ فاصلے پہ ہو سنہ و تاریخ کا پتھر بھی رکھنا گو کہ تم عقلمند ہو اور یہ باتین سب تمنے خیال کرلی ہونگی مگر خیراحتیاطاً تحریر کی گئین کہ شاید تمھارے کام آوین۔

پانچوین فصل برابر والون کے نام خط

مساوی درجے کے القاب یہ ہین

بھائی کو۔ برادر بجان برابر سلامت۔

بہن کو۔ ہمشیرہ صاحبہ زاد شفقتہا۔

بی بی کو۔ محرم راز ہمدم و ہمساز سلامت۔

دوست کو۔ مشفق مہربان عنایت فرمائے نیازمندان سلامت۔

ایضاً۔ معدن لطف و کرم زاد عنایتکم۔

ر ر شفیق بدل رفیق بندہ سلامت۔

دوست کرم محب دلنواز من سلامت
ایضاً۔ دوست با صفا سلامت۔
تتمہ۔ منشی صاحب محسن مہربان سلامت۔

۱۔ برادر مہربان برابر سلامت۔ سلام و نیاز و اشتیاق ملاقات کے بعد واضح راے ہو کہ یہان ابھی تک برسات نہین ہوئی ہے سبب لوگ بہت گھبرا تے ہین خدا اپنا فضل کرے نہین تو ہزارہا آدمی او ر چار پاے مر جائینگے معلوم نہین کہ اُدہر کیا حال ہے۔ اگر اتنی قلت نہو تو جانورون کے واسطے کچھ چارہ اور گھر کے واسطے تھوڑے گیہون اور چنے بجوا دیجے یہان بڑی تکلیف ہے۔ بھوسا نام کو نہین ملتا۔ زمین پر گھاس کسی قسم کی نہین جمتی ہے۔ گیہون آپ جس قدر بھروا گئے تھے وہ سب خرچ ہو گئے صرف اب بیج کے باقی ہین اگر اسمین ہاتھ لگایا جاویگا تو جو تین بوئین گے کیا گھوڑے کے واسطے کے واسطے زیادہ تر تکلیف ہے اُسے پانچ چھ سیر روز ہونا چاہیے وہ کہان سے آوے دو سیر بھی اگر پاوے تو غنیمت ہے اگر تمہین عذر ہو تو اسوقت دو ایک خریدار ہین اُنکے ہاتھ بیچ ڈالا جاوے۔

۲۔ ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ سلامت۔ بعد دعا کے واضح ہو کہ جب سے تم سسرال تشریف لیگئی ہو دو قطعہ خط تمہارے نام بھیجے گئے مگر جواب ابتک نہین آیا معلوم نہین کہ کیا باعث ہے۔ بالفعل ضروری تحریر یہ ہے کہ حسب فرمائش تمہارے گفتگو نسبت برخوردار سید جان کی بذریعہ حاجی حجام کے چند مقامات مین پیش کیگئی دو جگہ قرار پائی ہے ایک بخانہ محمد زمان خانصاحب رئیس مراد آباد دوسری بخانہ مولوی مبارک حسین خان صاحب رئیس شاہ آباد دونون جگہ کے

حالات حسب و نسب سے تم بخوبی واقف ہو اور دونوں لڑکیاں بھی ہوشیار عمر میں ۱۶
برس تک ہیں اس بارے میں ارباب برادری اور بزرگوں سے بھی پوچھا گیا سب
لوگونکی مرضی ہوئی ہے کہ مرادآباد میں بہتر ہے اب جیسی مرضی تمہاری ہو ارقام فرماؤ اور
پانسو روپیہ بذریعہ ہنڈوی کے بھیج دیجیے رسم منگنی وغیرہ کی ماہ رجب میں کر دیجاوے۔

سم۔ مصدر لطف و کرم شیخ امام بخش صاحب زاد الطافکم۔ بندگی و نیاز و تمنائے
ملاقات کے بعد واضح رائے عالی ہو کہ آپکا خوشخبری کا خط ابھی میرے پاس پہونچا
لفافہ کھولتے ہی نہایت باغ باغ ہوا خدا ایسی خوشی سب کو نصیب کرے اللہ تعالیٰ
آپکو یہ لڑکا مبارک کرے اور وہ اپنی عمر سے برخوردار ہو۔ وہ آپکی خدمت کرے اور آپکا
سایہ اسپر ہمیشہ قائم رہے۔ اسمین شک نہین کہ وہ تمھارے اندھیرے گھر کا چراغ پیدا ہوا ہے
جسقدر شکر و احسان باری تعالیٰ کا ادا کیا جاوے اسقدر کم ہے مین اپنی خوشی
کا کچھ حال بیان نہین کر سکتا حق بات تو یہ ہے کہ لوگ جو کہا کرتے تھے کہ خوشی کے
مارے جامے مین نہین سماتے وہ در اصل میری کیفیت ہے جب تک مین اسے بچشم
نہین دیکھتا تب تک مجھے ہرگز چین نہین پڑیگا پرسون مین ضرور وہین ہونگا یا
بروز چہارشنبہ دست بوس برخوردار احسان علی کی والدہ بھیجتی ہین غالباً وہ بھی میرے
ہمراہ بروز مذکور آوینگی انھین یقین ہی نہین آتا ہے کہ آیا درحقیقت یہ مژدہ ہمارے
سننے کا ہے زیادہ والسلام۔

سم سیٹھ صاحب مشفق و مہربان سلامت۔ بعد سلام و اشتیاق ملاقات
گزارش حال یہ ہے کہ بارہا دریافت ہوا کہ آپ ارادہ چلنا تہ جی جانے کا رکھتے
اور بعد تشریف بری آپ کے دیکھنا چاہیے کہ گماشتگان کو بھی ہمارا اسلام

ہین وہین کیونکہ جا رہی رکہین اور قبل آنکے ہمیشہ بوقت طلب زر مالگزاری سرکار
سے آپکی کوٹھی سے روپیہ لیکر داخل خزانہ سرکار ہوتا رہا ہے اور بعدہٗ دیہات کی
آمدنی کوٹھی مین جمع ہوتی رہی ہین اُسی دستور موافق اب بھی گماشتگان کو تاکید
بلیغ فرما دیجیے کہ آپکی غیبت مین وقت ضرورت روپیہ کے دینے مین انکار اور
توقف نکرین ـ مہر یادہ بجز نیاز کے کیا عرض کرون ـ

۵ ـ شفیق بدل رفیق بندہ سلامت ـ بعد سلام وشوق ملاقات واضح رائے محبت
پیرائے کے ہو کہ محبت نامہ بنوید شراکت جلسہ شادی برخوردار ان عبدالحق و احمداللہ
کے پہونچا مسرور کیا فی الحقیقت یہ روز خدا نے بڑی بڑی منتون اور دعاؤن
سے دکھایا ہے مین بسر وچشم حاضر ہو کر شریک ہوتا مگر کیا کرون کہ ایک مہاجن
نے نالش دیوانی دو ہزار روپیہ کی دائر کی ہے اور جو تاریخ برخورداران کے
عقد کی ہے وہی پیشی مقدمہ کی تاریخ ہے لہذا مجبور ہون اگر ممکن ہوگا تو
شب کو گرتے پڑتے نکاح کے وقت اپنے تئین پہونچاؤنگا اور آپ سے بھی اس
معاملہ مین مشورے کی ضرورت ہے اس مقدمے سے آپ خوب واقف ہین کہ
دو برس مین پانچ سو سے دو ہزار ہو گئے ہین سُنے بخوبی شنا ہے کہ بہی کھاتہ
اور روزنامچہ جعلی بنایا گیا ہے وکیل اس مقدمہ مین میرزا احمد علی صاحب کو کر دیا ہے اسی
نظر سے کہ آپ سے اُنسے واسطہ بھی ہے براہ توجہات آپ بارہ بنکی تشریف لیجا کر میرزا صاحب
کو بخوبی حالات واقعی سے آگاہ کر دیوین اور مختانہ وشکرانہ ابھی طے نہین ہوا جیسا
مناسب جانیے آپ گفتگو کر کے طے کر لیجیے گا ـ

۶ ـ مہربان دوستان پنڈت جے نراین صاحب وکیل عدالت صدر بغوری

بعد اشتیاق ملاقات کے گزارش مدعا یہ ہے ہمارے خسر راجہ ستاب سنگھ نے انتقال کیا اور اب راجہ متوفی کے وارثون کے باہم علاقہ کی بابت تنازع ہے اور بالفعل علاقہ بصورت خام تحصیل سرکار کے اہتمام مین ہے اسواسطے آپکو تکلیف دیتا ہون کہ آپ واسطے دو روز کے یہان تشریف لا کر مقدمہ کی روداد کو سمجھ کے مجھے بتلاوین کہ کس بنا پر رجوع کیا جاوے یعنی راجہ صاحب نے ایک ہبہ نامہ بھی بنام برخوردار نونہال سنگھ اپنے نواسے کے لکھدیا تھا اب مقدمہ بربنائے ہبہ نامہ کے وائر کرین یا بطورت وراثت کے جیسی آپ کی رائے ہوگی اسکے بموجب کیا جاویگا۔ زیادہ نیاز۔

۲۔ دیوانجی صاحب کرم فرمائے دوستان سلامت۔ بعد اظہار اشتیاق مواصلت کے راقم مدعا ہون ان دنون مادھوپرشاد کا علاقہ بہت سی ڈگریون کی علت مین نیلام ہوا ہے چنانچہ چار موضع ہمنے بھی خرید کیے ہین لیکن انمین دو موضع کی اراضی خاکی ہے اگر بارش موافق ہوئی تو فصل خریف اچھی ہوتی ہے مگر بغیر کنوون کے فصل ربیع کا ہونا غیر ممکن ہے اس صورت مین سب کی صلاح یہ ہے کہ دونون مواضع خاکی مین پانچ پانچ سات سات کنوین پختہ ہونے کے تیار کرا دیے جاوین لہذا آپکو تکلیف دیتا ہون کہ آپ تعمیر کے کام مین آزمودہ کار ہین اور اکثر آپ نے عمارات اور چاہ تیار کرائے ہین پس آپ مجھکو مشورہ دین کہ امانی بنوانا مناسب ہوگا یا ٹھیکہ دیدیا جاوے ازراہ عنایت کے جواب سے ضرور یاد فرمائیے گا فقط

۳۔ کرم گستر اخلاص پرور دام عنایتکم۔ سلام و شوق کے بعد مدعا نگار ہون لاکھ لاکھ شکر ہے اور ہزار ہزار زبان سے کہ بڑی مدتون مین آپ کا نوازشنامہ پہونچا مسرت بخش

خاطر ہوا ایسی خوشی ہوئی کہ بیان نہیں ہو سکتا مضمون شکایت جو آپ نے میری نسبت تحریر فرمایا ہے یہ وہی بات ہے کہ اُلٹے چور کوتوال کو ڈانڈے میرے دو تین خطون کا جواب آپ نے نہ لکھا اور اب آپ استادی کرتے اور اُلٹی شکایت فرماتے ہو اور عدم رسی خط پر ٹالتے ہو ملاقات کے وقت مین آپ سے سمجھ لیتا مگر خیر آپکی طرف سے ابتدا ہوئی سب غبار جاتا رہا طبیعت صاف ہو گئی امید کہ اسی طرح ہمیشہ سلسلہ خط وکتابت کا جاری رہے کہ المکتوب نصف الملاقات ہے اور واضح رہے کہ بندہ آجکل یہان سب ڈپٹی انسپکٹر سررشتہ تعلیم بمشاہرہ پچاس روپیہ مقرر ہے زیادہ شوق فقط

۹ شفیق بدل رفیق من سلامت سلام و نیاز و شوق ملاقات کے بعد مشہود خاطر ہو کہ محبت نامہ آپکا باستفسار حالات کارروائی جلسۂ تہذیب کے پہونچا صاحب میرے اندنون یہان تعلیم نسوان کی نسبت خوب بحثین ہو رہی ہین بڑے بڑے لایق لوگ مضمون پڑھتے اور رائین دیتے ہین اکثر تعلیم یافتہ لوگ موافق ہین یعنی وہ لوگ یہ دلیل پیش کرتے ہین کہ مرد و عورت دونون خدا کے بندے ہین جو جو نعمتین اللہ کی ہین انمین انکا برابر حصہ ہے اور علم جو غذاے روح ہے اسمین کون وجہ انکی محرومی کی ہے صرف مردون کی خود پسندی اور عورتون کی سراسر حق تلفی ہے فوائد تعلیم نسوان کے بیشمار بیان کیے جاتے ہین سب سے بڑا فائدہ یہ کہتے ہین کہ انکو اس سے پوری انسانیت حاصل ہوگی اور جس غرض سے خدا نے عورت کو پیدا کیا ہے وہ غرض حاصل ہوگی یعنی سب طرح مرد کی شریک رنج و راحت و مونس و غمخوار ہوگی۔ اور ان عورتون کی اولاد اچھی ہوگی کیونکہ باپ کی صحبت کے اثر سے زیادہ کوئی اثر بچون پر نہین ہوتا ہے۔ اسکے بعد امور خانہ داری و کفایت شعاری مین

کامل ہونگی اور بہت سی آفتین جو لوگون پر گھر ہی کی بدانتظامی سے ہوتی ہین آپ اپنے
اپنے گھر کو محفوظ رکھینگی علی ہذا القیاس یہ کوئی نہین کہتا ہے کہ تعلیم نسوان خلاف
مذہب ہے مگر حالات دنیوی کی نسبت گفتگو کرتے ہین آپ کی راے اسمین کیا
ہے فقط۔ آپ کا خادم غلام اعظم۔

۱۰۔ خانصاحب دوستون کے مہربان کم ہو غصہ تمھارا۔ بعد سلام علیک کے آرزو
ملاقات کے واضح راے عالی ہو۔ لوگون کی زبانی معلوم ہوا کہ گو تمام اودھ سے
جھگڑا و فساد سب دور ہو گیا مگر آپکے یہان ابھی وہی بادشاہی کیفیت ہے۔ کوئی
مہینہ نہین گذرتا کہ جسمین دو ایک ہنگامے نہون۔ اندنون یہ سُنا گیا کہ کسی جھگڑے
مین دس روز ادھر آپ پر پانچ سو روپیہ جرمانہ بھی ہو گیا۔ یہ سُنکر دل اور رنجیدہ
ہوا۔ بہتر ہو کہ آپ اپنے مزاج کی اصلاح جہان تک ہو عمل مین لاوین اخلاق
کی کتابون کا اکثر مطالعہ کیا کرین جسوقت غصہ آوے ایک گھونٹ پانی پی کر
پہلے اپنے دل مین یہ سوچ لیا کیجیے کہ اِس غصے کا انجام کیا ہوگا اور اگر چشم پوشی
کی تو کتنی آفتون اور خرابیون سے محفوظ رہیگا۔ انسان کو جو اللہ تعالی نے حیوانات
سے ممتاز کیا ہے تو صرف عقل ہی کا فرق رکھا ہے اور اگر انسان بھی مثل حیوانات
کے لڑائی اور غصے مین لگا رہے تو پھر اسمین اور درندون مین کیا فرق ہے۔ مہربانی
یہ نیازنامہ پڑھکر آپ ناراض ہونگے پر جب غصہ رفع ہو جاویگا اور تامل فرمایئے
تو میرے نہایت احسان مند ہوجیے گا فقط والسلام۔

هو المعین و به نستعین

المنة لله که درین هنگام نزهت انجام و فرحت التیام نسخهٔ نادرهٔ دلگیر

عام فهم خاص پسند عمدة اللطایف مسمیٰ

حکایات لطیف

که مؤلف نامی ادیب قابلیت را بکار برده و عبارت سلیس

و فقرات دلاویز و دلکش بتحریر آورده

در مطبع منشی نولکشور کانپور [illegible] طبع شده شایع گردید

دو جز

تاکه لفظش را نباید باکأنّ التباس | نیز مکفوف از عمل می باشد از الحاق ما

لام باشد بهر استحقاق و ملک و اختصاص | تعدیه تعلیل و نفع و هم بمعنی الی

استغاثه عاقبت تمهید و در معنی وقت | هست و در معنی عن و بعد قول آری و را

نیز در معنی عند و بعد و فی باشد گهی | گه ردیف من شود گاهی بمعنی علی

فعل و شبهش در عمل یابد گاهی تقویت | نیز از بهر قسم کز وی تعجب شد بنا

گاه از بهر تعجب هست استعمال او | در ندا و غیر او بعد وری شاعرا

زائده هم میشود گاهی مثالش را بجوی | از اجار لمسلم پس گیر یاد این حرف را

میشود مکسور با مظهر الاستغاث | می شود مفتوح با مضمر یا لَلانبیا

واو از بهر قسم مخصوص اسم ظاهر است | در سوال و ذکر فعل او نیست مستعمل چو تا

منذ و مذ مجرور ایشان گه زمان حاضر است | بهر ظرفیت و گر ماضی است بهر ابتدا

ور بود معدود چون مذ خمسة یا منذ خمس | معنی ایشان بدان مجموع معنی من الی

کان صار اصبح و امسی واضحی ظل بات	ما فتی ما دام ما انفک لیس باشد از قفا
ما برح ما زال و افعالی که زیشان مشتقند	دیگر اینها همین حکم است در جمله وا
کان گو شد ناقصه البته میخواهد خبر	میکند ثابت بهیش منقطع یا دائما
هم ردیف صار آمد ای برای انتقال	گاه در معنی وجد آمده هم گه روا
صار بهر انتقال است از حقیقت یا مکان	یا ز شخصی یا ز وصفی یا همین سان بخفا
اصبح و امسی واضحی ظل و بات آمد یقین	از برای اقتران جمله با اوقاتها
هم ردیف صار گاهی تامه می آید بهم	لیک دائی ظل و بات تامه آید نادرا
از برای اینکه ثابت شد خبر دائم بهم	هر یکی از ما برح ما زال ما انفک ما فتی
پس بدان ما دام باشد از پی توقیت شی	تا زمانی کش خبر ثابت بود مر اسم را
لیس و لازم که باشد نفی یا بعدش کلام	از برای نفی حالی لیس آمد دائما
با قرینه از برای غیر حال آمد گهی	اصل لیس کسر لیس مخفف گشت یا

هر سه اول دان بمعنی مشترک کا یکت | این سه بستا خبر بمعنی طمع ای بی کا

دیگر افعال یقین و شک بود آن | هر دو را باهم یکی منصوب کردد اسما

خلت باشد یا علمت پس حسبت | پس ظننت یا رأیت چون نا وجدت

این سه از بهر یقین علمت و یا رأیت | هم وجدت پس برای ظن بدانی این را

یک از آن خلت پس خلت حسبت | پس زعمت مشترک در هر دو آمد اما

هر یکی بر مبتدا و بر خبر داخل شود | شد بمفعولیه منصوبش خبر هم مبتدا

بر یکی زان دو اگر نباشد اقتصار | لیک جایز گر شود محذوف هر دو را

پس بدان کاهی علمت آمد بمعنی عرفت | شد ظننت گه در اتهمت بعض جا

مثل أبصرت رأیت چون اصبت آید وجدت | هر چهار اینک بیک مفعول دارد اکتفا

رافع اسما جنس افعال مدح و ذم بود | هست آنها نعم و بئس و ساء و حبذا

نعم بهر مدح و بئس از بهر ذم پس اصل شان | آمد عین فعل هر دو آمد با فتح فا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد واله اجمعين
قال الشيخ الامام الاجل ابو الحسن علي ابن محمد بن ابراهيم الضريري القهندزي
رحمة الله عليه اعلم ان كلام العرب ينقسم على ثلثة اقسام اسم وفعل وحرف
جاء لمعنى فالاسم زيد وفرس وحجر ونحوه والفعل قام يقوم وقعد يقعد ونحوه
والحرف من وعن والى وهل وبل ونحوها وعلامة الاسم الجر والتنوين والاضافة
والالف واللام وعلامة الفعل ما يحتمل طرفي الزمان او احدهما وعلامة
الحرف خلوه عن علامة الاسم والفعل **فصل** الاعراب على اربعة اوجه
رفع ونصب وخفض وجزم فالرفع هذا زيد ونحوه وعلامة الرفع فيه ضمة الدال
والنصب رايت زيدا ونحوه وعلامة النصب فيه فتحة الدال والخفض مررت بزيد ونحوه
وعلامة الخفض فيه كسرة الدال والجزم لم يفعل ونحوه وعلامة الجزم فيه سكون اللام

اللام قال الله تعالى ولم يجعل له عوجاً **فصل** الرفع والنصب يدخلان على
الاسماء والافعال جميعاً والخفض يختص بالاسماء دون الافعال والجزم يختص
بالافعال دون الاسماء فليس في الاسماء جزم ولا في الافعال خفض **فصل**
وليس يعرب من الكلام كله الا الاسم المتمكن والفعل المضارع فالاسم
المتمكن نحو زيد وفرس وبحر والفعل المضارع نحو يضرب ويذهب ويكتب وسائر
الكلام مبني لا يتغير آخره بدخول العوامل عليه نحو ضرب وكيف واين ومن وحيث
ومذ ومنذ ومن وعن وهؤلاء وامس وما اشبهها **فصل** الاعراب يلزم آخر
الكلمة دون اولها واوسطها فالاسم ينون والفعل لا ينون والاسم يضاف
والفعل لا يضاف والاسم يصغر والفعل لا يصغر والاسم يثنى ويجمع والفعل
لا يثنى ولا يجمع والاسم يدخله الالف واللام والفعل لا يدخله الالف
واللام والفعل يجزم والاسم لا يجزم والاسم ينجر والفعل لا ينجر
والاسم يرخم والفعل لا يرخم فرقاً بين اعراب الاسم وبين
اعراب الفعل وبين ما ينصرف وبين ما لا ينصرف **فصل**
واذا ثنيت الاسم المرفوع زدت في آخره الفاً ونوناً كقولك جاءني
الزيدان وعلامة الرفع فيه الالف والنون قال الله تعالى قال رجلان واذا ثنيت
الاسم المنصوب او المجرور زدت في آخره ياءً ونوناً وفتحت ما قبل الياء كقولك
رأيت الزيدين ومررت بالزيدين وعلامة النصب

والجر فيهما الياء قال الله تعالى في النصب فكان ابواه مؤمنين وفي
الخفض كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين **فصل** اذا
جمعت الاسم المرفوع زدت في آخره واوا ونونا وضممت
ما قبل الواو كقولك هؤلاء الزيدون وعلامة الرفع فيه
الواو قال الله تعالى لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء واذا جمعت
الاسم المنصوب او المجرور زدت في آخره ياء ونونا وكسرت
ما قبل الياء كقولك رأيت الزيدين ومررت بالزيدين
وعلامة النصب والجر فيهما الياء قال الله تعالى في النصب ان المسلمين
والمسلمات وفي الخفض وكان بالمؤمنين رحيما **فصل**
ونون التثنية مكسورة ابدا ونون جمع السلامة مفتوحة
ابدا وهما تسقطان عند الاضافة كقولك غلاماك وصالحوك
وبنوك قال الله تعالى يا بني اسرائيل فحذفت النون من بني
للاضافة وكان في الاصل بنين والتنوين ايضا يسقط عند الاضافة ومع الالف
واللام كقولك غلامك والغلام قال الله تعالى اني عبد الله وقال الله تعالى
والبلد الطيب ويسقط التنوين بسقوط الالف واللام قال الله تعالى بلد طيب
هذا الباب الستون **فصل** اعلم ان الجمع جمعان جمع السلامة وجمع التكسير
فاما جمع السلامة فهو ما يسلم فيه لفظ الواحد وهو نوعان جمع على الواو

الواو والنون وجره على الياء والنون كقولك الزيدون والزيدين وهذا
جمع لمن يعقل قال الله تعالى ان الارض يرثها عبادي الصالحون وقال عز
وجل والصالحين من عبادكم وامائكم واما جمع التكسير فهو ما ينكسر فيه لفظ
الواحد وبناؤه كقولك رجل ورجال وحجر وحجار وشيطان وشياطين وسلطان
وسلاطين وقال الله تعالى واتبعوا ما تتلوا الشياطين فرفع الشياطين لانه
فاعل وعلامة الرفع فيه ضمة النون **فصل** وستة اسماء معتلة
مضافة الى غير ياء المتكلم رفعها بالواو ونصبها بالالف وخفضها بالياء
وهي ابوك واخوك وحموك وابنك وهنوك وفوك وذو مال تقول في الرفع
هذا ابوك وعلامة الرفع فيه الواو وقال الله تعالى قال ابوهم وفي النصب
رايت اباك وعلامة النصب فيه الالف قال الله تعالى ان ابانا لفي ضلال
مبين وفي الخفض مررت بابيك وعلامة الخفض فيه الياء قال الله تع
ارجعوا الى ابيكم وكذلك اخواتها **فصل** وخمسة امثلة من الافعال
المستقبلة رفعها بثبوت النون ونصبها وجزمها بسقوط النون وهي يفعلان
ويفعلون وتفعلان وتفعلون وتفعلين تقول في الرفع هما يفعلان وهم يفعلون
وعلامة الرفع فيه ثبوت النون قال الله تعالى وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم
وفي النصب لن يفعلا ولن يفعلوا ولم يفعلا ولم يفعلوا وعلامة النصب
والجزم فيهما سقوط النون قال الله تعالى فان لم تفعلوا ولن تفعلوا

اسقطت النون من لن تفعلوا للنصب ومن لم تفعلوا للجزم وكذلك اخواتها

فصل وكل فعل مستقبل في آخره واو او ياء نحو يدعو ويرمي فرفعه بسكون
آخره ونصبه بفتح آخره وجزمه بسقوط آخره تقول في الرفع هو يدعو ويرمي
علامة الرفع فيهما سكون آخره قال الله تعالى والله يدعو الى دار السلام وفي النصب
لن يدعو ولن يرمي وعلامة النصب فيهما فتحة آخره قال الله تعالى لن ندعو
من دونه الٰها وفي الجزم لم يدع ولم يرم وعلامة الجزم فيهما سقوط آخره قال
الله تعالى ادع الى سبيل ربك بالحكمة وقال الله تعالى كأن لم يدعنا الى ضر مسه

فصل وكل فعل في آخره الف مقصورة نحو يرضى ويخشى فرفعه ونصبه بسكون آخره وجزمه
بسقوط آخره تقول في الرفع هو يخشى ويرضى وعلامة الرفع فيهما سكون آخره
قال الله تعالى ولا يرضى لعباده الكفر وفي النصب لن يرضى ولن يخشى وعلامة النصب
فيهما سكون آخره قال الله تعالى ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى وفي الجزم
لم يرض ولم يخش وعلامة الجزم فيهما سقوط آخره قال الله تعالى ولم يخش الا الله

فصل وكل اسم في آخره ياء اذا انفتح ما قبل الياء لم يحتمل من الحركات كلها شيئا
كقولك هذا مولى ورأيت مولى ومررت بمولى قال الله تعالى يوم لا يغني مولى
عن مولى شيئا واذا انكسر ما قبل الياء لم يحتمل من الحركات كلها الا الفتحة
كقولك هذا قاض ورأيت قاضيا ومررت بقاض قال الله تعالى في الرفع فاقض
ما انت قاض وقال في الخفض وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم

وقال في النصب واني خشيت الموالي من ورائي واذا اشكل ما قبل الياء احتمل
الحركات كلها كقولك هذا ظبي ورأيت ظبيا ومررت بظبي قال الله تعالى
حتى يبلغ الهدي محله وقال في النصب هديا بالغ الكعبة وفي الخفض
فما استيسر من الهدي **باب المبتدأ والخبر** اعلم ان المبتدأ وخبره
مرفوعان ابدا كقولك زيد قائم رفعت زيدا لانه مبتدأ ورفعت قائما
لانه خبره قال الله تعالى الله لطيف بعباده واعلم ان خبر
المبتدأ يكون في اربعة اشياء اسم او فعل او ظرف او جملة
فيما ذكر المبتدأ الاول الاسم فكقولك زيد قائم فزيد مبتدأ
وقائم خبره في الاسم واما الفعل فكقولك زيد قام وزيد يقوم فزيد
مبتدأ وخبره في الفعل قال الله تعالى والله يدعوا الى دار السلام
واما الظرف فكقولك زيد في الدار وزيد عندك فزيد مبتدأ وخبره
في الظرف قال الله تعالى والله عنده حسن المآب واما الجملة فكقولك زيد
ابوه قائم فزيد مبتدأ اول وابوه مبتدأ ثان وقائم خبر المبتدأ الثاني في محل الرفع
والمبتدأ الثاني مع خبره خبر المبتدأ الاول وفيه ضمير يعود الى المبتدأ الاول قال الله تعالى
اولئك هم المفلحون واذا كان خبر المبتدأ اسما فهو مرفوع نحو زيد قائم واذا كان فعلا
او ظرفا او جملة فهو على ما سبق من الاعراب **باب الفاعل والمفعول** اعلم ان الفاعل رفع
ابدا والمفعول به نصب ابدا كقولك ضرب زيد عمرا رفعت زيدا لانه فاعل ونصبت عمرا لانه

مفعول به قال الله تعالى وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ رفعت داود لانه فاعل و نصبت جالوت لانه مفعول به

باب مفعول ما لم يسم فاعله

اذا ذكرت مفعولا ولم تسم فاعله رفعته كقولك ضُرِبَ زيدٌ رفعت زيدا لانه مفعول ما لم يسم فاعله قال الله تعالى قُتِلَ الْإِنسَانُ واذا ذكرت مفعولين ولم تسم فاعلهما رفعت الاول و نصبت الثاني كقولك أُعطِيَ زيدٌ درهما رفعت زيدا لانه مفعول ما لم يسم فاعله و نصبت درهما لانه مفعول ثان قال الله تعالى خُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا

باب الاضافة

اعلم ان الاضافة انما تقع بين اسمين فاذا اضفت اسما الى اسم اخر اجريت الاول على ما يستحقه من الاعراب وخفضت الثاني بالاضافة كقولك جاءني غلامُ زيدٍ رفعت الغلام لانه فاعل جاءني وخفضت زيدا لانه مضاف اليه ورأيت غلامَ زيدٍ نصبت غلاما لانه مفعول وخفضت زيدا لانه مضاف اليه ومررت بغلامِ زيدٍ قال الله تعالى مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ وقال قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ خفضت الثاني لانه مضاف اليه

باب الافعال الناقصة

التي ترفع الاسماء وتنصب الاخبار وهي كان و صار وظل وبات واصبح وامسى واضحى وما دام وما زال وما برح وما فتئ وما انفك وليس فهذه الافعال وما اشتق منها نحو يكون ويصير ويظل ايضا ترفع الاسماء وتنصب الاخبار كقولك كان زيدٌ قائما رفعت زيدا لانه اسم كان

كان ونصبت قائما لانه خبره وكذلك اخواتها قال الله تعالى وكان الله غفورا رحيما

باب الحروف التي تنصب الاسماء وترفع الاخبار

وهي ستة احرف إنّ وأنّ وكأنّ وليت ولكنّ ولعلّ فهذه الحروف تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك إنّ زيدا قائم نصبت زيدا لانه اسم إنّ ورفعت قائما لانه خبر إنّ قال الله تعالى إنّ الله غفور رحيم

باب الحروف التي تخفض الاسماء وترفع الاخبار

وهي من وعن وفي وإلى وعلى ومع وحتى وعند وسوى ورُبّ وواو رُبّ وواو القسم وباؤه وتاؤه واللام والكاف ومذ ومنذ والباء الزائدة وحاشا وخلا وعدا فهذه الحروف تخفض الاسماء وترفع الاخبار اذا كانت لها اخبار كقولك على زيد درهم خفضت زيدا لانه اسم على ورفعت درهما لانه خبر على و ان شئت قلت إنّه خبر الصفة وان شئت قلت انه مبتدأ في التقدير قال الله تعالى وعلى الله قصد السبيل

باب الحروف التي تقع ما بعدها من الاسماء مبتدأ به

وهي إنّما وكأنّما ولكنّما وليتما ولعلّما وبينما وإذ ما وإذا ما ولولا ولوما وهلّا وحبذا ونعم وبئس وهل وأين وأنّى وكيف ومتى ومهما ولكن الخفيفة فهذه الحروف تقع ما بعدها من الاسماء مبتدأ به كقولك إنّما زيد قائم رفعت زيدا لانه مبتدأ به ورفعت قائما لانه خبره قال الله تعالى إنّما الهكم الله واحد

باب الافعال

اعلم ان الافعال على اربعة اوجه فعل ماض وهو مبني على الفتح كقولك ضرب فتح ضرب لانه فعل ماض قال الله تعالى

وضرب لنا مثلا ونسي خلقه وفعل مستقبل وهو مرفوع ابدا الا اذا دخل عليه حرف
من حروف النصب فينصبه او حرف من حروف الجزم فيجزمه كقولك يضرب رفعته
لانه فعل مستقبل قال الله تعالى ويضرب الله الامثال والامر والنهي وهما مجزومان
ابدا كقولك اضرب ولا تضرب جزمت اضرب لانه امر وجزمت لا تضرب لانه نهي
قال الله تعالى واضرب لهم مثلا وقال الله تعالى فاضرب به ولا تحنث

فصل

واذا تقدم الفعل على الاسم وحد ولم يثن ولم يجمع واذا تاخر الفعل عن الاسم يثنى ويجمع
كقولك قام اخوانك ثم قعدا وحدت قام لانه فعل مقدم على الاسم وثنيت قعدا
لانه متاخر عن الاسم وكذالك جاء قومك فدخلوا عليه وحدت جاء لانه فعل
مقدم على الاسم وجمعت فدخلوا لانه فعل متاخر عن الاسم قال الله تعالى وجاء
اخوة يوسف فدخلوا عليه

باب المصدر

اعلم ان المصدر منصوب
ابدا كقولك ضربت ضربا نصبت ضربا على المصدر قال الله تعالى فضرب
الرقاب وكذالك الحال منصوب ابدا كقولك جاءني زيد راكبا نصبت راكبا
على الحال قال الله تعالى يدخلون في دين الله افواجا

باب الحروف

التي تجزم الافعال المستقبلة وهي لم ولما والم والما وافلم وافلما ولام الامر ولا
ولا النهي وهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة كقولك لم يفعل جزمته بلم
قال الله تعالى لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وكذالك اخواتها وكذالك حروف الشرط وهي
ان ومن وما ومهما واذما واي واين وانى واي وايما ومتى ومتما وحيث وحيثما وكيف

وكيف وكيفما واذما واذاما فهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة وجوابها اذا كان بغير الفاء فمجزوم كقولك ان تكرمني اكرمك جزمت تكرمني بحرف الشرط وجزمت اكرمك لانه جواب الشرط بغير الفاء قال الله تعالى ان تقرضوا الله قرضا حسنا يضاعفه لكم وعلامة الجزم فيه سقوط النون فاذا دخلت الفاء في جوابها رفعته كقولك ان تكرمني فاكرمك رفعت فاكرمك لانه جواب الشرط بالفاء قال الله تعالى ومن عاد فينتقم الله منه

باب الحروف

التي تنصب الافعال المستقبلة وهي ان ولن وحتى واذن وكي ولام كي وكيلا ولام الجحد فهذه الحروف تنصب الافعال المستقبلة كقولك احببت ان تفعل كذا نصبت تفعل بان قال الله تعالى افتطمعون ان يؤمنوا لكم وعلامة النصب فيه سقوط النون وكذلك اخواتها

باب الجوابات

وهي سبعة اضرب اعلم ان جواب الامر والنهي والدعاء والاستفهام والجحد والتمني والعرض بالفاء نصب وبغير الفاء جزم كقولك في الامر زرني فاكرمك نصبت فاكرمك لانه جواب الامر بالفاء قال الله تعالى وقل اعملوا فسيرى الله عملكم وفي النهي لا تشتمني فاشتمك نصبت فاشتمك لانه جواب النهي بالفاء قال الله تعالى لا تفتروا على الله كذبا فيسحتكم بعذاب وفي الدعاء ابقاك الله فننتفع بك نصبت فننتفع لانه جواب الدعاء بالفاء قال الله تعالى ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا علامة النصب فيه سقوط النون وفي الاستفهام

هل عندك ماء فاشربه نصبت فاشربه لانه جواب الاستفهام بالفاء قال الله تعالى
هل عندكم من علم فتخرجوه لنا وعلامة النصب فيه سقوط النون وفي الجحد ما انت بعالم
فتتعلم منك نصبت فتتعلم لانه جواب الجحد بالفاء قال الله تعالى وما عليك من
حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم وفي التمني ليتك
عندنا فنفرح بك نصبت فنفرح لانه جواب التمني بالفاء قال الله تعالى
لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق وفي العرض الا تنزل بنا فنحسن اليك
نصبت فنحسن لانه جواب العرض بالفاء فان حذفت الفاء من هذه الجوابات
جزمتها كلها الا الجحد فانه رفع كقولك زرني اكرمك جزمت اكرمك
لانه جواب الامر بغير الفاء قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم
وعلامة الجزم فيه سقوط الواو وكذلك اخواتها **باب** ما يتبع الاسم اعلم
ان ما يتبع الاسم في اعرابه اربعة اشياء وهي النعت والتوكيد والعطف والبدل
ان كان الاسم الاول رفعا فهو رفع وان كان نصبا فهو نصب وان كان خفضا فهو خفض
اما النعت فكقولك جاءني زيد العاقل فرفعت العاقل لانه صفة لزيد وكذلك رايت
زيدا العاقل قال الله تعالى اهدنا الصراط المستقيم ولا تنعت المعرفة
الا بالمعرفة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك جاءني زيد العاقل ومررت
برجل عاقل قال الله تعالى والموعظة الحسنة وقال الله تعالى والله
غفور رحيم واما التوكيد فكقولك جاءني زيد نفسه وعينه

رفعت نفسه وعینه لانه تاکید لزید وکذلك رایت زیدا نفسه وعینه ومررت

بزید نفسه وعینه وحروف التوکید اربعة وهی النفس والعین وکل واجمع تقول جاءنی القوم

انفسهم اعینهم کلهم اجمعون رفعته لانه تاکید للقوم قال الله تعالی فسجد الملائکة کلهم

اجمعون واما العطف فکقولك جاءنی زید وعمرو ورایت زیدا وعمرا ومررت بزید وعمرو

قال الله تعالی واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل وحروف العطف عشر

حرفا وهی الواو والفاء وثم واو وام واما ولا وبل وحتی ولکن الخفیفة ولیس فیها الحرف

تعطف ما بعدها علی ما قبلها فاما الواو فکقولك جاءنی زید وبکر قال الله تعالی ان

الله وملئکته یصلون علی النبی ونحو وجاء ربك والملك صفا صفا و

کذلك اخواتها واما البدل فکقولك جاءنی زید اخوك رفعت اخوك لانه بدل

من زید وکذلك رایت زیدا اخاك ومررت بزید اخیك قال الله تعالی اهدنا الصراط

المستقیم صراط الذین انعمت علیهم نصبت الصراط الثانی لانه بدل عن الصراط الاول

باب المعرفة والنکرة اعلم ان المعرفة علی خمسة انواع اسماء الاعلام نحو زید وعمرو

وما دخلته الالف واللام نحو الرجل والغلام واسماء الموصولات والاشارات نحو الذی

والتی وهذا وذلك واسماء الضمائر نحو انا وانت وما اضیف الی هذه الاربعة نحو داری

وثوب الرجل وثوبی وثوبه وثوبك وغلامك وفرسك وغلام من تقام عندك وغلام

هذا الرجل واما النکرة فهو ما یقع علی الامة کلها فیه سواء نحو رجل وامرأة وما

اشبهها باب معرفة المذکر والمؤنث اعلم ان للمؤنث ثلاث علامات

وهي الالف الممدودة اذا كانت للتانيث نحو الحمراء والصفراء والالف المقصورة نحو
الحبلى والذكرى والتاء التي تصير في الوقف هاء نحو الرحمة والبركة فكل
اسم تكون فيه احدى هذه العلامات فهو مونث لفظي كقولك اعجبتني الحمراء
والصفراء ونفعتني الذكرى والبشرى ونزلت الرحمة والبركة وما اشبهها والاعضاء
المزدوجة جاءت كلها مونثة نحو اليدين والرجلين والعينين والاذنين والخدين
والحاجبين والجموع كلها مونثة الا جمع السلامة وما خلا من هذه العلامات فهو
مذكر الا الاسماء المعدودة تحفظ ولا يقاس عليها نحو السماء والارض والشمس
والدار والنعل والريح والخمر والحرب والعقرب والقوس والنفس والدلو
والبئر وما اشبهها

باب النداء

اعلم ان النداء على ثلثة اوجه مفرد
معرفة ومضاف ونكرة موصوفة فالمفرد رفع بلا تنوين كقولك يا زيد رفعت زيدا
لانه منادى مفرد معرفة قال الله تعالى يا نوح اهبط ويا ثمود ويا قوم وان
اردت بالنكرة واحدا بعينه رفعته كقولك يا رجل كقوله تعالى يا جبال
اوّبي معه وحروف النداء خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة وكل اسم
فيه الالف واللام نحو الرجل والمرأة فانه ينادى بيا ايها ويا ايتها
كقولك يا ايها الرجل ويا ايتها المرأة قال الله تعالى قل يا ايها
الكافرون الا في قولك يا الله فانه لا يجوز ان يقال يا ايها الله
لان ايها للتنبيه والتعدد والله منزه عن التعدد والتنبيه

والتثنية والمضاف ينصب بلا تنوين كقولك يا عبد الله نصبت عبد الله
لانه منادى مضاف قال الله تعالى يا اهل الكتاب وكذلك النكرة الموصوفة
تنصب ايضا لانك تنونها كقولك يا رجلا صالحا نصبت رجلا لانه منادى نكرة موصوفة ونصبت صالحا
لانه نعته قال الله تعالى يا حسرة على العباد فاذا نعتّ المعرفة المفردة فلك في نعته
الرفع والنصب كقولك يا زيد العاقل بالرفع وان شئت قلت يا زيد العاقل بالنصب الا ان
تنعته بمضاف فلك في نعته النصب لا غير كقولك يا زيد صاحب الفرس واذا نعت
المضاف والنكرة الموصوفة نصبتها لا غير كقولك يا عبد الله العاقل ويا رجلا صالحا عاقلا

باب الترخيم اعلم ان الترخيم انما يقع في النداء فاذا رخمت اسما حذفت آخره وتركت
ما قبل المحذوف على حركته كقولك في جعفر يا جعفَ وفي مهيم يا مهيَ وفي عامر يا عامِ وان
شئت رفعت الاسم بعد الترخيم كقولك في جعفر يا جعفُ ويا مهيُ ويا عامُ قال الله تعالى
ونادوا يا مالُ في بعض القراءة برفع اللام وان كان قبل آخر الاسم الف ساكنة
قبلها فتحة او واو ساكنة قبلها ضمة او ياء ساكنة قبلها كسرة
حذفتها مع آخر الاسم وتركت ما قبل المحذوف على حركته كقولك
في عباس يا عبّ وفي عنتريس يا عنتر وفي منصور يا منص الا ان يكون بعد الحذف حرفان
فانك لا تحذف الالف والواو والياء كقولك في عماد يا عما وفي ثمود يا ثمو
وفي سعيد يا سعي وان كان الاسم على ثلاثة احرف واوسطها ساكن نحو يا زيد
يا عمرو فانه لا يرخم وان كان الاوسط متحركا فانه لا يرخم ايضا الا ان يكون في آخره تاء التانيث

١٥

فانه يرخم كقولك في ثبة يا ثب وفي عزة يا عز **باب الندبة** اذا ندبت

اسما زدت في اخره الفا كقولك يا زيدا رحمك الله واذا وقفت

عليه زدت بعد الالف هاء كقولك يا زيداه وان شئت قلت

وازيداه **باب** نعم وبئس وهما يرفعان من الاسماء ما فيه الالف واللام

وما اضيف الى ما فيه الالف واللام وينصبان اذا سقطتا منه ويرفعان

الخبر كقولك نعم الرجل زيد رفعت الرجل لانه اسم نعم ورفعت زيدا لانه

خبر نعم وكذلك نعم غلام الرجل زيد وتقول بئس الرجل عمرو وبئس

غلام الرجل عمرو وقال الله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان وقال الله

ونعم اجر العاملين وتقول فيما سقط منه الالف واللام نعم رجلا زيد

نصبت رجلا لانه اسم نعم وقد سقطت منه الالف واللام ورفعت زيدا

لانه خبر نعم وكذلك بئس رجلا عمرو نصبت رجلا لانه اسم بئس وقد سقطت

منه الالف واللام ورفعت عمرا لانه خبر بئس ويجري حبذا مجرى نعم وساء مجرى بئس

كقولك حبذا رجلا زيد نصبت رجلا لانه اسم حبذا ورفعت زيدا لانه خبر حبذا وكقولك

حبذا الرجل عمرو قال الله تعالى ساء مثلا القوم الذين كذبوا باياتنا **باب ما** اعلم ان ما في

كلام العرب على تسعة اوجه والقران ناطق بهن فالاول النفي مثل قوله تعالى ما اريد منهم

من رزق وما اريد ان يطعمون والثاني الجحد مثل قوله تعالى وما محمد الا رسول

والثالث الاثبات في الخبر قال الله تعالى لا اعبد ما تعبدون والرابع الاستفهام مثل قوله

قوله تعالى ما سلككم في سقر والخامس الشرط مثل قوله تعالى وما تقدموا
لانفسكم من خير تجدوه عند الله والسادس للوقت مثل قوله تعالى ما داموا فيها
فاذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون والسابع التعجب مثل قوله
تعالى فما اصبرهم على النار والثامن الصفة مثل قوله تعالى جند ما هنالك
التاسع للمصدر مثل قوله تعالى بما غفر لي ربي غفران ربي **باب ما النافية**
وهي ترفع الاسم وتنصب الخبر كقولك ما زيد قائما رفعت زيدا لانه اسم ما النافية
ونصبت قائما لانه خبرها قال الله تعالى ما هذا بشرا فان قدمت الخبر على
الاسم او دخلت على الخبر الا رفعته كقولك ما قائم زيد وما زيد الا قائم قال الله
تعالى ما محمد الا رسول وان شئت دخلت الباء في خبرها فكسرته كقولك ما زيد
بقائم قال الله تعالى وما الله بغافل عما تعملون وهذا لغة اهل الحجاز وبنو تميم
يرفعون الخبر في كل حال كقولك ما زيد قائم ويقولون ما قائم زيد الا ان
القرآن نزل بلغة اهل الحجاز **باب لا التي لنفي الجنس** اذا نفيت بها
نكرة بلا نصبته بلا تنوين كقولك لا رجل في الدار نصبت الرجل
على النفي قال الله تعالى لا ريب فيه وان كررت لا فانت فيه
بالخيار ان شئت نصبتهما بلا تنوين نحو لا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم قال الله تعالى فلا رفث ولا فسوق ولا
جدال وان شئت رفعتهما بتنوين فقلت لا حول ولا قوة قال الله تعالى

لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة وان شئت رفعت الاول بتنوين ونصبت
الاخر فقلت لا حولٌ ولا قوةَ وان شئت نصبت الاول بلا تنوين ورفعت الاخر مع التنوين
فقلت لا حولَ ولا قوةٌ وان شئت نصبت الاول بلا تنوين ونصبت الثاني بتنوين
فقلت لا حولَ ولا قوةً الا بالله وان فصلت بين لا وبين الاسم المنفي بشئ
رفعته لا غير وكررت لا كقولك لا في الدار رجلٌ ولا امرأةٌ قال الله
تعالى لا فيها غولٌ ولا هم عنها ينزفون **باب كم** وهي على وجهين احدهما
ان تكون استفهاما والاخر ان تكون خبرا فاذا كان استفهاما نصبت الاسم
على التمييز به كقولك كم درهما مالك نصبت الدرهم على التمييز وان شئت حذفت المنصوب
فقلت كم مالك واذا كان خبرا خفضت الاسم به على الاضافة كقولك كم رجلٍ لقيته
خفضت الرجل على الاضافة وان شئت نصبت الاسم به في الخبر كما نصبت في
الاستفهام فقلت كم رجلا لقيته وان شئت دخلت عليه من فقلت كم من
رجل لقيته قال الله تعالى كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله وقال الله تعالى
وكم من قرية اهلكناها وان فصلت بين كم وبين الاسم بشئ نصبته لا غير كقولك
كم في الدار رجلا لقيته وكأين مثله ومن لا تتهيأ له تقول كأين من رجل لقيته
قال الله تعالى وكأين من قرية عتت عن امر ربها **باب مذ ومنذ** وهما
يرفعان ما مضى من الوقت ويخفضان ما انت فيه كقولك ما رأيته
منذ يومُ الجمعة بالرفع ومنذ هذا اليوم بالخفض وكذلك مذ الا

الا ان مجيئها في الخفض اكثر ومجيئها في الرفع اكثر باب حروف القسم

وهي الباء والواو والتاء فهذه الاحرف تخفض المقسم به نحو بالله

لافعلن كذا خفضت اسم الله بباء القسم وكذلك والله وتالله

لافعلن كذا الا ان الباء تدخل على كل مقسم به ظاهرا كان او مكنيا

كقولك بالله وبه لافعلن كذا واما الواو فانها تدخل على الظاهر دون

المكني كقولك والله لافعلن كذا ولا يجوز ان يقول وك لافعلن كذا قال الله

تعالى والشمس وضحيها واما التاء فانها لا تدخل الا على اسم الله خاصة

كقولك تالله لافعلن كذا ولا يجوز ان يقول تالرحمن او تالرحيم لافعلن كذا

قال الله تعالى وتالله لاكيدن اصنامكم وان شئت حذفت حرف القسم

ونصبت المقسم به كقولك الله لافعلن كذا ويجوز الخفض ايضا كقولك

الله لافعلن كذا ويجاب القسم باحد اربعة اشياء باللام وان وما ولا

فاما اللام وان ففي الاثبات كقولك والله ان زيدا القائم والله لافعلن كذا

قال الله تعالى ان سعيكم لشتى وقال الله تعالى تالله لاكيدن اصنامكم

واما ما ولا ففي النفي نحو والله ما فعلت كذا او والله لا افعل كذا قال الله

تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى والفرق بين

لا وبين ما ان لا لا يقع على المستقبل وما يقع على الماضي وربما لا يقع على

الماضي وما يقع على المستقبل قال الله تعالى فلا صدق ولا صلى وقال

19

مَا اُرِيكُمْ اِلَّا مَا اَرٰى وَمَا اَهْدِيكُمْ اِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ **باب حتّى** وهي تخفض الاسم

وتنصب الفعل المستقبل فتقول في الاسم نمت البارحة حتى الصباح وأكلت السمكة حتى رأسها اى انتهى نومى الى الصباح واكلى الى رأسها وقال الله تعالى هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ وتقول في الفعل المستقبل ازورك

حتى تكرمني نصبت تكرمني بحتى قال الله تعالى حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ

اللّٰهِ وان اوقعتها على الفعل المستقبل وتريد به الماضي رفعته كقولك

سرت الى الدار حتى ادخلها بمعنى دخلتها قال الله تعالى حَتّٰى يَقُوْلُ الرَّسُوْلُ

في بعض القراءة بمعنى قال الرسول وقد تكون حتى بمنزلة واو العطف في

الاسماء كقولك جاءني القوم حتى زيد فتعت زيدا لانه عطف على القوم

ومعناه جاءني القوم وزيد وكذالك رأيت القوم حتى زيدا ومررت

بالقوم حتى زيد **باب انّ وانّ** واذا ابتدأت بانّ او وقعت بعد

القول وبعد القسم فهي مكسورة كقولك انّ زيدا قائم كسرت ان لانك

ابتدأت بها قال الله تعالى اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ وكذلك قلت انّ زيدا قائم

كسرت ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ

كذلك والله انّ زيدا قائم كسرت ان لانها وقعت بعد القسم قال الله تعالى وَ

الْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ واذا توسطت في الكلام او وقعت بعد العلم او

الظن او الشهادة فهي مفتوحة كقولك بلغني اَنَّ زيدا قائم علمت اَنَّ

زيدا قائم قال الله تعالى وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وكذلك

وكذلك ظننت ان عمرا ذاهب قال الله تعالى يظنون انهم ملاقوا ربهم وا
شهدت ان الجنة حق قال الله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو الا ان يقع اللام في
خبرها فتكسرها حينئذ كقولك علمت ان زيدا لقائم قال الله تعالى والله
يعلم انك لرسوله **باب** عسى هي ترفع الاسم ويكون خبرها منصوبا بان مع
الفعل المستقبل كقولك عسى زيد ان يفعل كذا قال الله تعالى عسى ربكم ان
يرحمكم وان شئت حذفت ان فقلت عسى زيد يفعل كذا بالرفع ومثله
كاد نحو كاد زيد يفعل كذا قال الله تعالى يكاد البرق يخطف ابصارهم وان
شئت دخلت ان فيه فقلت كاد زيد ان يفعل كذا الا ان ادخال ان
براى مشابهت بعسى ١٢
في خبر عسى اجود من حذفها وفي كاد حذفها اجود من اثباتها **باب**
التعجب اعلم ان المتعجب منه منصوب ابدا كقولك ما احسن زيدا اي اي شيء
احسن زيدا نصبت زيدا على التعجب قال الله تعالى فما اصبرهم على النار وللتعجب
لفظ آخر كقولك احسن بزيد اي ما احسن زيدا لفظه امر ومعناه التعجب
قال الله تعالى اسمع بهم وابصر اي ما اسمعهم وما ابصرهم **باب** الظرف
اعلم ان الظرف ظرفان ظرف الزمان وظرف المكان وكلاهما منصوبان ابدا
باضمار في فيهما فاما ظرف الزمان فنحو اليوم والليلة والساعة والشهر والسنة
وما اشبهها كقولك خرجت اليوم نصبت اليوم على الظرف قال الله تعالى اليوم تجزى
كل نفس بما كسبت وكذلك اخواتها واما ظرف المكان فنحو

٢١

قُدّام وأمام وخلف وفوق وتحت ويمين وشمال وبين ولدى وقبل

وما أشبهها كقولك قمت خلفك وجلست أمامك نصبت

خلفك وأمامك على الظرف قال الله تعالى فزيّلنا بينهم

ما بين أيديهم وما خلفهم وكذلك أخواتها باب

المستثنى إذا أثبتّ اسماً ثم استثنيت منه الاسم الآخر

نصبت المستثنى على الاستثناء كقولك جاءني القوم إلا زيداً

نصبت زيداً لأنه استثناء بعد الاثبات وكذلك رأيت القوم إلا زيداً

ومررت بالقوم إلا زيداً قال الله تعالى فشربوا منه إلا قليلاً منهم

وإذا نفيت اسماً ثم استثنيت منه فإن كان المستثنى منه مذكوراً

فالنصب جائز والبدل هو المختار نحو ما جاءني القوم إلا زيداً وإلا زيدٌ قال

الله تعالى ما فعلوه إلا قليلٌ وإلا قليلاً وإن كان المستثنى منه غير مذكور

أجريت المستثنى على ما يستحقه من الإعراب [illegible] إلا زيدٌ

رفعت زيداً لأنه فاعل بالتحقيق وكذلك ما رأيت إلا زيداً وما مررت

إلا بزيد وحروف الاستثناء عشرة وهي إلا وغير وسوى وعدا وخلا

وحاشا وما عدا وما خلا وليس ولا يكون وأما غير فحكمه كحكم إلا

إلا أن إعرابها كإعراب الاسم الواقع بعد إلا كقولك جاءني القوم

غير زيد وما جاءني القوم غير زيد وغير زيدٍ وما مررت بغير زيد

وأما سوى فيخفض ما بعدها كقولك جاءني القوم سوى زيدٍ وأما حاشا
وخلا وعدا فيخفض وينصب كقولك جاءني القوم حاشا زيدًا
وزيدٍ وعدا زيدًا وزيدٍ وخلا زيدًا وزيدٍ وأما ما خلا وما عدا وليس
ولا يكون فينصبن لا غير كقولك جاءني القوم ما عدا زيدًا وما خلا
عمرًا وليس خالدًا ولا يكون بكرًا باب نون التاكيد وهي
تدخل في ستة مواضع من الأفعال المستقبلة في الأمر والنهي
والدعاء والاستفهام والشرط إذا كان بإما وفي جواب القسم إذا كان
باللام فتقول في الأمر الواحد اضربنّ وللاثنين اضربانّ وللجمع اضربُنّ
وللواحدة اضربنّ وللاثنتين اضربانّ وللجمع اضربنانّ وتفتح ما قبل النون
في الواحد وتضم في الجمع المذكر وتكسر في الواحدة وتقول في النهي
لا تضربنّ زيدًا وفي الدعاء اللهم اغفرنّ لنا وفي الاستفهام أتضربنّه وفي
الشرط إمّا تضربنّه نضربك وفي جواب القسم تالله لأضربنّه وكذلك التثنية
والجمع والتأنيث وإن شئت خففت النون في ذلك كله كقولك اضربَنْ
زيدًا إلا أن يكون قبل النون ألف ساكنة كقولك اضربانّ واضربنانّ
فإنه لا يجوز تخفيفها وإذا وقفت عليها قلبتها ألفًا إذا انفتح ما قبلها
وواوًا إذا انضم ما قبلها وياءً إذا انكسر ما قبلها قال الله
تعالى وليكونًا من الصاغرين باب ألف الوصل وهي تكون في

ثمانية اسماء وفي تسعة ابنية من الافعال المنشعبة وفي الامر منها وفي

مصادرها وفي الامر من الثلاثي اما الاسماء فاثنان واثنتان وابن وابنة

واسم واست وامرأ وامرأة واما الابنية التسعة من الافعال المنشعبة فهي

انفعل نحو انصرف وافتعل نحو امتنع واستفعل نحو استنصر وافعلّ نحو

احمرّ وافعالّ نحو احمارّ وافعوّل نحو اجلوّذ وافعوعل نحو اخشوشن وافعللّ

نحو اقشعرّ وافعنلل نحو احرنجم وقد تدخل الف الوصل في تفعّل وتفاعل اذا

ادغمت تاءهما في الفاء نحو اطّهّر واثّاقل واما الامر منها فنحو انصرف وا

امتنع واما مصادرها فنحو انصراف وامتناع واما الامر من الثلاثي فنحو

اذهب واطلب واعلم واضرب وما اشبهها فهذه الالفات اذا ابتدأت

بها كسرتها الا الامر من يفعُل بضم العين فان الفه مضمومة نحو اكتب وانصر

وما اشبهها واذا وصلتها بشيء قبلها سقطت من اللفظ كقولك هذا اسم

مكتوب وكتبت اسمه لم تظهر الالف لاتصالها بما قبلها وكذلك [illegible]

قال الله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان واما الالف التي مع لام التعريف

نحو الرجل وما اشبهه والف ايم الله فهما ايضا الف وصل الا انك اذا ابتدأت

بهما فتحتهما كقولك الرجل جاءني وايم الله لقد فعلت كذا **باب** اسماء

العدد اعلم ان العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى المعدود والاخر

ما ينتصب المعدود فاما ما يضاف الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما

احدهما ما يضاف الى الجمع والاخر ما يضاف الى الواحد فاما ما يضاف الى
الجمع فهو من الثلثة الى العشرة كقولك ثلثة رجال واربع نسوة واما
ما يضاف الى الواحد فهو المائة وما فوقها كقولك مائة رجل والف درهم
واما ما يفسر بالمعدود فهو من احد عشر الى تسعة وتسعين وهو على نوعين
مركب ومعطوف فالمركب من احد عشر الى تسعة عشر كقولك احد عشر
رجلا والمعطوف من احد وعشرين الى مائة كقولك جاءني احد وعشرون غلاما
ورأيت احدى وعشرين جارية وعدد المذكر من الثلثة الى العشرة بالتاء
وعدد المؤنث من الثلثة الى العشرة بغير التاء كقولك ثلثة رجال وثلث نسوة
وكذلك الى العشرة والعشر قال الله تعالى سبع ليال وثمانية ايام واذا بلغت العقد
استوى المذكر والمؤنث من العشرين الى التسعين نحو عشرين رجلا وتسعين امرأة
فاذا جاوزت العشرة قلت في المذكر احد عشر رجلا واثنا عشر رجلا وفي المؤنث
احدى عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة قال الله تعالى في المذكر انى رأيت احد عشر
كوكبا وفي المؤنث فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا وتثبت التاء في النيف على العشرة
وتسقطها من العشرة في المذكر ما بين ثلثة عشر الى تسعة عشر وتسقطها من النيف
وتثبتها في العشرة في المؤنث ما بين ثلث عشرة الى تسع عشرة كقولك جاءني ثلثة
عشر رجلا وثلث عشرة امرأة ورأيت ثلثة عشر رجلا وثلث عشرة امرأة ومررت
بثلثة عشر رجلا وثلث عشرة امرأة قال الله تعالى عليها تسعة عشر

عشر تنصب العددين في الرفع والنصب والجر لانهما اسمان جعلا اسما واحدا

الا اثني عشر واثنتي عشرة فانهما في الرفع بالالف وفي النصب والجر بالياء

تقول في الرفع اثنا عشر رجلا واثنتا عشرة امرأة قال الله تعالى فانفجرت

منه اثنتا عشرة عينا وفي النصب تقول اثني عشر رجلا واثنتي

عشرة امرأة قال الله تعالى وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطا امما وفي

الخفض مررت باثني عشر رجلا واثنتي عشرة امرأة واما ما يفسر به العدد

فهو منصوب على التفسير كقولك جاءني احد وعشرون رجلا نصبت رجلا

على التفسير وكذلك الى المائة قال الله تعالى ان هذا اخي له تسع و

تسعون نعجة باب ما لا ينصرف اعلم ان الاسماء التي لا تنصرف تنقسم

على قسمين منها ما لا ينصرف في معرفة ونكرة ومنها ما لا ينصرف في

معرفة وينصرف في نكرة اما الذي لا ينصرف في معرفة ولا ينصرف في

نكرة فهو كل نعت على وزن افعل ومؤنثه على فعلاء نحو احمر وحمراء

من زيد نحو افضل من زيد واكرم من عمرو وكل نعت مذكر على وزن فعلان

ومؤنثه على وزن فعلى نحو عطشان وعطشى وكل اسم واحد او جمع

في آخره الف التانيث ممدودة كانت او مقصورة نحو حمراء وحبلى

وعلماء وجرحى وكل جمع ثالثه الف وبعد الالف حرفان فصاعدا

اوسطها ساكن او حرف مشدد نحو دراهم ودنانير ودواب فهذه ما

ما لا ينصرف في معرفة ونكرة كقولك مررت باحمر نصبت باحمر وهو في
موضع الخفض لانه لا ينصرف في معرفة ونكرة وكذلك سائر ما ذكرناه قال
الله تعالى يعملون له ما يشاء من محاريب وتماثيل واما الذي لا ينصرف في معرفة
وينصرف في نكرة فهو كل اسم على وزن الفعل المستقبل نحو يزيد ويشكر وكل
اسم في اخره تاء التانيث نحو حمزة وطلحة وكل اسم كان مونثا بالمعنى نحو زينب
ومريم وان كان اسم على ثلثة احرف ساكن الاوسط نحو هند ودعد فانت
فيه بالخيار ان شئت صرفته وان شئت لم تصرف وكل اسم اعجمي كابراهيم و
اسمعيل واسم في اخره الف ونون زائدتان نحو عثمان وعمران وكل اسم عدل
من فاعل الى فعل نحو عمر وزفر وكل اسم عدل في العدد من احاد الى رباع نحو
احاد وموحد وثناء ومثنى وثلث ومثلث ورباع ومربع قال الله تعالى مثنى و
ثلث ورباع وكل اسم مركب نحو معديكرب وبعلبك وكذلك اسماء القبائل
والسور والبلدان والبقاع اذا اردت التانيث نحو ثمود وبغداد ومكة وهرات
وكهيعص ويس فهذه لا تنصرف في معرفة وتنصرف في نكرة كقولك مررت
بابراهيم وابراهيم اخر لم تصرف الاول لانه معرفة وصرفت
الثاني لانه نكرة قال الله تعالى اهبطوا مصرا وقال ادخلوا
مصر وكذلك سائر ما ذكرناه فاذا دخلت الالف
واللام على ما لا ينصرف او اضفته انصرف كقولك

مررت بالاحمر وبعثمكم وعثماننا قال الله تعالى لكيلا تاسوا على ما فاتكم

الكافرين ومعنى قولهم لا ينصرف انه لا يدخله التنوين ويجرّ بالفتحة في موضع الخفض

باب الاسماء التي توصل بها وهي الذي والتي ومن وما واي فهذه

الاسماء لا تتم الا بصلة وعائد وصلتها تكون احد ثلثة اشياء فعل او

ظرف وجملة اسمية كقولك جاءني الذي قام والذي تقوم والذي عندك

والذي ابوه قائم فالذي اسم موصول وما بعده صلة قال الله

تعالى صراط الذين انعمت عليهم وكذلك اخواتها باب

التصغير اذا صغرت اسما ثلاثيا ضممت اوله وفتحت ثانيه وزدت بعد

ثانيه ياء التصغير كقولك في فلس فليس وفي رجل رجيل قال الله تعالى

يا بني اركب معنا واذا كان الاسم على اربعة احرف كسرت ما بعد ياء

التصغير كقولك في درهم دريهم وفي جعفر جعيفر واذا كان الاسم على

خمسة احرف فانت فيه بالخيار ان شئت حذفت الحرف منه فقلت في

سفرجل سفيرج وان شئت حذفت الرابع فقلت سفيرل وان شئت

عوضت الياء من المحذوف فقلت سفيريج وسفيريل واذا كان

الاسم على خمسة احرف ورابعه الف او واو او ياء قلبت الواو والالف

ياء وتركت الياء على حالها كقولك في عصفور عصيفير وفي دينار

دنينير وفي قنديل قنيديل باب النسبة ومعنى ان تنسب الاسم

الاسم على حاله وتزيد في آخره ياء مشددة وتكسر ما قبل الياء كقولك في
النسبة الى عمرو عمري والى جعفر جعفري وان كان الاسم على وزن فعيل نحو
ثقيف او فعولة نحو ربيعة او فعيل نحو قريش او فعيلة نحو جهينة
جاز حذف الياء واثباتها كقولك في النسبة الى ثقيف ثقيفي وان شئت
قلت ثقفي وكذلك اخواتها باب الجمع اعلم ان الجمع جمعان جمع
القلة وجمع الكثرة فاما جمع القلة فهو ما يتناول العشرة فما دونها الى
الثلاثة فله اربعة امثلة افعل وافعال وافعلة وفعلة فافعل لما كان على
مثال فعل نحو فلس وافلس وكلب واكلب واما افعال فلما كان على فعل او
فعل وفعل نحو قفل واقفال وجذع واجذاع وجمل واجمال واما افعلة وفعلة فلما كان على
اربعة احرف ثالثه واو او ياء او الف نحو عمود واعمدة وقفيز واقفزة وغلام
وغلمة وصبي وصبية وهذه ما بين من الثلاثة الى العشرة وربما يكون اكثر
من ذلك واما جمع الكثرة فامثلته كثيرة منها فعول وفعال وفعلان
وفعلان نحو فلوس وكلاب وغربان وقضبان

باب التاء

التاء على نوعين اما ان تكون اصلية او تاء الجمع فالاصلية كالتاء في
الاصوات ترفع هذه التاء وتنصب وتخفض لانها هي التاء التي كانت
في الواحد واما تاء الجمع فهي كالتاء في عمات واخوات فترفع هذه
التاء وتخفض ولا تنصب لانها تاء الجمع ومعنى تاء الجمع انها لم تكن

٢٩

في الواحد كما كان تاء الاصوات في الصوت اما الاصوات فوزنها
افعال واما الاصوات فوزنها فعلات وكانت التاء في الاصوات لازمة
في لفظه وفي وزنه واما تاء الاصوات فانها ثابتة في لفظه دون وزنه
الا ترى ان وزنه افعال فالتاء ساقطة عنه لانها ههنا بمنزلة لام
الفعل **باب النون** التي تكون في الواحد في اخر الاسم مثل سرحان
ومسكين فاذا جمعت قلت هذا سراحين ومساكين ورايت سراحين
ومساكين ومررت بسراحين ومساكين ترفع وتنصب وتخفض
ليست النون كالنون التي تدخل في الزيدين والمسلمين لان هذا
نون الجمع فلا تكون الا مفتوحة وتلك النون التي في السراحين والمساكين هي نون
كانت في الاصل ثابتة فلذلك لم يلزمها الفتح والله اعلم بالحقائق والدقائق